

مدینه قلب

مروری بر چهار وادی

فهرست

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>	<u>ردیف</u>
۱	پیشگفتار	۱
۶	مقدمه	۲
۱۳	هوالمحبوب	۳
۲۲	وادی اول	۴
۴۴	وادی دوم	۵
۶۱	وادی سوم	۶
۷۶	وادی چهارم	۷
۱۰۶	خاتمه	۸
۱۰۹	زیرنویس ها	۹
۱۱۱	کتابشناسی	۱۰

پیشگفتار

بی شک هجرت جمال قدم در سن سی و هشت سالگی به کوههای سلیمانیه در کردستان عراق نشان از شدت بلايائی دارد که آن حضرت را از همه طرف احاطه نموده بود. از مؤمنین به حضرت باب و اقوام و بستگان گرفته تا دشمنان سرسختی چون علماء و عوانان و اطرافیانشان و سلاطین و حکام و وزراء و درباریان که همگی کمر بر آزار و اذیت و تهدید و تحریک و هتک حرمت ایشان و یاران و پیروانشان را داشتند. لذا آن جمال ازلی همه را به خودشان واگذاشتند و از میان قوم هجرت فرمودند و دور از قیل و قال همگان در کنج خلوت یکه و تنها به دعا و مناجات مشغول شدند و برای بیداری و رفع غفلت و جهالت ناس با رب الارباب به راز و نیاز پرداختند. تا بالاخره دریای رحمت بجوش آمد و امر به بازگشتشان نازل گردید. اما شهرت و محبوبیت و احاطه علمی و عرفانی و معنوی آن حضرت در همان مدت کوتاه دو سال

سبب گردید که عده زیادی از شیوخ و بزرگان اهل تصوف نسبت به ایشان ارادت خاصی یافته و حتی بعد از بازگشتشان به بغداد برای حل معضلات خود به آن حضرت روی آورند و یا بوسیله عریضه ای سئوالات خود را درخواست نمایند.

رساله چهار وادی یکی از همان الواح بی نظیر و عرفانی است که جمال اقدس ابهی به افتخار جناب عبدالرحمن کرکوکی نازل فرموده اند که نظیر آن در هیچ یک از آثار انبیای قبل دیده نشده است زیرا تا قبل از نزول این رساله مبارک، عرفاء و بزرگان بیشتر تلاششان برای رسیدن به قرب الهی و گذشتن از هفت وادی بوده که با تلاش و کوششی خستگی ناپذیر وادیهای مختلف را طی کرده اند اما هرگز وادی دیگری را بعد از رسیدن به مقصود که همان تقرب الهی است تصور نمی نمودند. ولی بعد از نزول رساله سلوک یا هفت وادی که به درخواست یکی از اقطاب صوفی نازل گردید، آن حضرت فرمودند که وادی هفتم یا فنای فی الله خاتمه راه نیست بلکه اول شهر بند دل است. در این رساله از چهار طایفه سخن به میان آمده که

بعد از رسیدن به قرب الهی، هر یک مشخصه ای از آن کمال معنوی را دریافته و به آن متمسک گشته و محبوب خود را بدان وسیله زیارت می کنند یا با او به راز و نیاز می نشینند. گروهی با نفس او یا شریعتش آشنا شده اند و به تعالیمش از این طریق عمل می نمایند. عده ای از عقل و درایتش مبهوت گشته و با بهره گیری از علم لدنیش قیام به خدمت من علی الارض نموده اند و برخی دیگر جذبات عشق او را ملاک قرار داده و عاشقانه و بی پروا در رهش جان نثار می نمایند و بالاخره گروهی قلب خود را آینه ساخته در مقابل شعاع شمس بی مثالش قرارداده و در رضای او قدم بر می دارند و کاملاً خود را در اختیار مقدرات او قرار می دهند. با این که در رساله هفت وادی باید سالک هر وادی را به اتمام رساند تا لایق ورود به وادی دیگر شود اما بنظر می رسد که این چهار طایفه هرچند که دارای خصوصیات متفاوتند اما می توانند با طوایف دیگر نیز سلوک نمایند و به مقدار لازم برای پیشرفت خود از طوایف دیگر هم بهره مند باشد. این است که هر کس با قدرت و توان و بضاعت علمی و عقلی خود

او را ستایش می نماید و از لذات معنوی که برایش مقدر شده مرزوق می گردد.

از آنجا که القاب مبارکه برای هفت وادی در لوح قرن مشخص شده اما برای چهار وادی القابی ذکر نگردیده و نیز شاید بتوان رساله چهار وادی را در حقیقت دنباله سیر و سلوک هفت وادی محسوب داشت لذا نگارنده جهت این رساله مبارک همان نام " مدینه قلب " را انتخاب نموده است. این رساله مبارک هم در بغداد قبل از اظهار امر علنی آن حضرت نازل گردیده است.

لازم بذکر است که اعداد در میان اقوام و ادیان و فرق مختلفه نقش بزرگی داشته و مورد استفاده قرار گرفته اند مثل عدد ۳ و عدد ۴ و عدد ۷ یا عدد ۹ و ۱۹ و... که برای مثال می توان اقامیم ثلاثه در مسیحیت (خدا - مسیح - روح القدس) یا چهار وادی، چهار فصل، چهار طبع بشری (آب - آتش - خاک - هوا) یا هفت وادی، هفت روز هفته، هفت آسمان، هفت طبقات زمین و امثال دیگر را نام برد که از موضوع بحث ما خارج است.

در خاتمه از عزیزانی که با هدایت خود در تهیه این
مجموعه مرا یاری و مساعدت فرموده اند، قدردانی نموده و
از ساحت حق جل جلاله تأییدات لانهایه برایشان آرزو
دارم.

ذره بی مقدار: مهری وحدت حق (حقیقت جو)
شهر القدرت ۱۷۰ بدیع - آبان ماه ۱۳۹۲ شمسی

مقدمه

رساله چهار وادی به افتخار شیخ عبدالرحمن کرکوکی در بغداد نازل شده است. او از جمله بزرگان و شیوخ صوفی از فرقه قادریه است که در زمان هجرت حضرت بهاءالله به کوههای سلیمانیه در کردستان عراق موفق به زیارت آن حضرت گردیده است. در آن زمان حضرت بهاءالله را به نام درویش محمد ایرانی می شناختند اما بعد از انشاء قصیده عز و رقائیه که به خواهش یکی از علماء و عرفای اهل تصوف به سبک قصیده تائیه ابن فارض نازل گردید، شهرت و محبوبیت و عظمت و احاطه علمی و عرفانی آن حضرت نه تنها در بین فرقه قادریه بلکه در میان فرقه های دیگر صوفی مانند نقشبندیه و خالديه نیز زبانزد عموم گردید و بر ارادت آنان بیافزود به طوری که علماء و بزرگان و شیوخ هر فرقه حتی بعد از بازگشت آن حضرت به بغداد هم به حضورشان مشرف می شدند و سؤالات و

مسائل پیچیده علمی و عرفانی خود را از آن حضرت طلب می نمودند. چنانکه رساله هفت وادی در پاسخ به سئوالات عرفانی شیخ محی الدین قاضی خانقین و رساله چهار وادی به افتخار شیخ عبدالرحمن کرکوکی نازل گردیده که هر دو رساله حاوی مطالب جدید و بدیع علمی و عرفانی است، مخصوصاً در رساله هفت وادی اشاراتی به ظهور جدید نیز شده و معرفت حق را به شناخت مظاهر مقدسه در هر زمان که تجلی کلیه اسماء و صفات الهی هستند تعبیر و تبیین فرموده اند که البته تا آن زمان معنی توحید و معرفت به این صراحت و ملاحظه گفته نشده بود و در پایان رساله هفت وادی هم فرموده اند که:

"... طایران هوای توحید و واصلان لجه تجرید این مقام را که مقام بقاء بالله است در این مدینه منتهی وطن عاشقان شمرده اند و نزد این فانی بحر معنی این مقام اول شهر بند دل است یعنی اول ورود انسان است به مدینه قلب و قلب را چهار رتبه مقرر است اگر اهلش یافت شد مذکور آید."

بنظر می رسد که جناب شیخ عبدالرحمن کرکوکى
يکى از همان اهل دل شناخته شده اند که مورد الطاف
بيکران آن حضرت قرار گرفته و بدون درخواست قبلى از
جناب شیخ، این رساله به افتخارش نازل گردیده است.
چنانچه در همین رساله چهار وادى می فرمایند:

"...این نوشته را به یاد شما شروع نمودم و چون
کاغذ قبل ملاحظه نشد قدرى ابتدا گله و شکایت رفت
وليکن توقيح تازه رفع نمود و سبب شد که رقعۀ را ارسال
نمایم..."

بنابراین ارتباط شیوخ و بزرگان و عرفاء فرقه های
مختلف با آن حضرت همچنان ادامه داشته و به خاطر
شناخت مقام و منزلت علمى و عرفانى حضرت بهاءالله
جل ثنائۀ مشکلات و غوامض آیات را سؤال می نموده اند.
اما قبل از آن که بخواهیم به شرح رساله چهار وادى
بپردازیم بهتر است اشاره اى مختصر به مقصد علم و عرفان
و تفاوت آنها را با یکدیگر داشته باشیم.

"عرفان در اصطلاح حکماء و صوفیه معرفت قلبى
است که از طریق کشف و شهود نه بحث و استدلال حاصل

می شود و آن را علم وجدانی هم می نامند. دانشی که مبتنی بر عرفان است معرفت خوانده می شود. نزد حکماء عرفان هم مثل علم درجات دارد و نهایت آن کمال علم است... در بیان تفاوت بین علم و عرفان می گویند که علم فقط نشان حقیقت را می دهد در صورتی که عرفان حقیقت را عیناً می بیند و درک می کند... حکیم عالیقدر و شهید فقید استاد علیمراد داوودی اعلی الله مقامه، عرفان را مختص به شناختن مجردات یعنی موجودات غیرمادی قائم بذات خصوصاً مبدأ المبادی تعالی شأنه دانسته و در مقابل علم را شامل دانستن کل اشیاء اعم از مادی و مجرد ذکر نموده اند در عین حال اشاره می فرمایند که این قاعده کلی نیست. زیرا هر دو کلمه علم و عرفان در کثیری از موارد به معنای یکدیگر استعمال شده اند... " (۱)

در امر مبارک اصل کل علوم معرفت حق است چنانکه می فرمایند: "اصل کل العلوم هو عرفان الله جل جلاله وهذا لن يحقق الا بعرفان مظهر نفسه" (۲) یعنی اصل و ریشه تمام علمها شناخت خداوند و خالق کل است که بدون شناخت مظهر امر او امکان پذیر نخواهد بود یعنی معرفت

مشرق وحی و مظهر امر او هم از طریق استدلالات عقلی و نقلی و هم از طریق مشاهده و مکاشفه روحانی و معنوی میسر و ممکن خواهد شد. بنابراین شناخت مظهر ظهور اگر از هر دو طریق میسر گردد نور علی نور است. از طرف دیگر رهروان صوفیه را عقیده بر آن است که برای رسیدن به محبوب و مقصود، از عالم یا شیخی که او را مرشد یا قطب می نامند، که قبلاً این مسیر را طی نموده و در حقیقت راه را می داند باید پیروی کرد و تبعیت نمود. زیرا انسان به خودی خود نمی تواند بدون پیروی از مراد یا عالمی که از او در امور دینی تقلید کند، به جایی برسد. لذا هر گروه از معتقدان به ادیان به کمک یک روحانی که او را مؤبد یا حاخام یا کشیش یا عالم یا قطب یا مراد یا... می خوانند، این وادیها را طی می کنند تا به سر منزل مقصود که همان معرفت مظهر ظهور است موفق گردند. اما در دیانت بهائی خبری از پیر و مراد یا عالم و پیشوا نیست و هر کس می تواند و باید با تحری حقیقت و در پرتو تعالیم و احکام الهی به سوی مظهر ظهور هدایت شود. به هر حال قصد ما در این مرحله توضیح مختصر و کوتاهی از چهار وادی

است به این معنی که در رساله هفت وادی سالک به دنبال محبوب و مقصود به جستجو می پردازد و تلاش می کند که با گذشتن از هفت وادی مذکور و با انقطاعی که از ما سوی الله بدست می آورد خود را شایسته و لایق معرفت حق سازد و آنگاه وارد مدینه قلب شود که به نام چهار وادی خوانده می شود. یعنی سالک بعد از این معرفت روحانی و معنوی که منجر به ایمان و ایقان او شده، مسیری را برای تقرب به بارگاه الهی طی می کند که این مسیر از دیدگاه هر طایفه متفاوت به نظر می رسد اما در نهایت به یک جا ختم می شود و آن قلب مؤمن است که عرش حضرت رحمان است. حضرت بهاءالله جل کبریائه این گروه را به چهار طایفه تقسیم نموده و می فرماید: گروهی از اهل نفس هستند (یعنی متشرعین یا علماء و روحانیون مذهبی) گروه دیگری اهل عقل هستند (یعنی دانشمندان علوم یا حکماء) و گروه سوم اهل جذب و عشق هستند (یعنی عرفاء و اهل تصوف) و گروه چهارم اهل فؤاد هستند (یعنی واصلان طلعت محبوب). (۳) حال هر طایفه و گروهی

به اندازه درک و فهم و نیاز خود می خواهند مظهر حق را بشناسند و بشناسانند.

در این مقاله کوتاه به معرفی هر طایفه که به عنوان یک وادی معرفی شده، می پردازد و امیدوار است که این مجموعه مختصر بتواند مورد استفاده جوانان و نوریسیدگان گلشن ایمان قرار گیرد. نویسنده سعی نموده در هر وادی مثالی از بزرگان این دیانت را به عنوان نمونه ذکر نماید تا شاید از این طریق درک بهتری از مطالب حاصل شود. با توجه به این مهم که برجسته نمودن این اوصاف در هر فرد دلیل بر فقدان صفات دیگر نیست بلکه فقط جهت نشان دادن مطلب ذکر گردیده است. امید آن که به قصور ننگرند و از هدایت و راهنمایی محروم نسازند.

هو العزيز المحبوب

ای ضیاء الحق حسام الدین راد

که فلک و ارکان چه تو شاهی نژاد

نمی دانم چرا یک مرتبه رشته محبت را گسیختید و
عهد محکم مودت را شکستید مگر خدا نکرده قصوری در
ارادت بهم رسید و یا فتوری در خلوص نیت پیدا گشت که
از نظر محو شدم و سهو آمدم.

چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی

مگر آنکه ما ضعیفیم و تو احتشام داری

و یا به یک تیر از کارزار برگشتی مگر نشنیده اید
استقامت شرط راه است و دلیل ورود بارگاه "ان الذین
قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائكة" و دیگر
می فرماید "فاستقم كما امرت" لهذا مستقرین بساط
وصول را این سلوک لازم و واجب است.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم

تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

اگر چه زیارت جواب نامه ننموده ذکر ارادت نزد عقلا
خطا و بیجاست ولکن محبت بدیع، ذکر و قواعد قویم را
منسوخ نمود و معدوم کرد.

قصه لیلی مخوان و غصه مجنون
عشق تو منسوخ کرد ذکر اوائل
نام تو می رفت عاشقان بشنیدند
هر دو به رقص آمدند سامع و قائل
فی حکمة الالهية و تنبيه الربانية

من سر هر ماه سه روز ای صنم
بی گمان باید که دیوانه شوم
هان که امروز اول سه روزه است
روز فیروزست نه فیروزه است

شنیدم برای تبیث و تدریس به تبریز و تفلیس حرکت
فرموده اید و یا برای عروج معارج به سنج تشریف
برده اید. ای سید من، متصاعدان سموات سلوک از چهار
طایفه بیش نیستند. مختصری ذکر می شود که در آن
خدمت معلوم و مبرهن گردد که هر طایفه را چه علامت
است و چه مرتبت.

لغات

هو العزیز...: به نام او که عزیز و محبوب است
فلک: سپهر، گردون، در فارسی به معنای بلند و رفیع، مقام
ارکان: ستون ها، پایه ها، اعضای عمده و مهم، بزرگان و
رؤسای قوم
مودت: محبت، دوستی
قصوری: کوتاهی کردن، فتور، تقصیر، وا گذاشتن کاری از
روی عجز و درماندگی
ارادت: در فارسی به معنی محبت و دوستی و اخلاق بکار
می رود
فتور: آرام و خفیف شدن، ضعف و سستی، کوتاهی در عمل،
سست شدن
سهو: غفلت کردن، فراموش کردن، ترک کردن، در فارسی
به معنی اشتباه
ملاطفت: مراقت کردن، خوشرفتاری کردن، نرم گرفتن و
نرمی کردن

احتشام: غضب کردن، حیا کردن، خجالت کشیدن، در فارسی
به معنای حشمت و بزرگی و شأن و شکوه و شوکت بکار
می رود

کارزار: جنگ، میدان جنگ

ان الذین...: به درستی که کسانی که گفتند پروردگار ما
خدا است و استقامت کردند خداوند ملائکه تأیید را بر آنان
نازل می فرماید. (قرآن کریم، سوره ۴۱ آیه ۳۰)

فاستقم...: پس استقامت کن چنانکه مأمور شدی. (قرآن
کریم، سوره ۱۱ آیه ۱۱۴)

مستقر: محل استقرار، جای قرار، سکونت یافته، غایت و
نهایت

بساط: فرش، سفره، حصیر زیر پا

وصول: رسیدن، منتهی شدن

سلوک: روشها، رفتارها، پیمودن راه، مراحلی که طالب
حقیقت باید طی نماید

بلاغ: ابلاغ و اعلام، کفایت، رسیدن به غایت و مقصود

قویم: محکم و متین، استوار، راست و درست، خوش قامت،
معتدل

منسوخ: از بین برده شده، باطل گردیده
معدوم: غیر موجود، نیست و نابود، مفقود
اوائل: نخستینان، پیشینیان
سامع: شنونده، شنوا
قائل: گوینده، اقرار کننده، مجازاً معتقد
فی حکمة...: در حکمت الهیه و آگاهی ربانیه (برای آگاه
شدن از حکمتهای الهی)
فیروز: مبارک
فیروزه: سنگ سبز رنگ قیمتی
تبیح: بحث کردن، جستجو کردن، تفحص کردن
عروج: بالا رفتن، صعود کردن، بلند و مرتفع شدن
معارج: پله ها، نردبانها، مجازاً مراتب عالیه، مقامات بلند،
درجات بلند
متصاعدان: بالا رونندگان
مبرهن: با دلیل و برهان، مدلل، ثابت شده با حجت و برهان،
در فارسی به معنی واضح و آشکار

توضیحات

در مقدمه این رساله یک بیت از دفتر سوم مثنوی مولانا را آورده اند تا شاهی باشد بر علاقه و محبت آن حضرت به جناب شیخ. زیرا گفته شده که مولانا مرید محبوبی به نام حسام الدین چلبی داشته که منشی و ندیم او بوده وی که عشق و علاقه مولانا را نسبت به شمس تبریزی می دانسته و خود نیز از پیروان او بوده است از مولانا درخواست می نماید که اشعاری در وصف پیر و مراد خود بسراید تا هم سوز و گدازش در تاریخ بماند و هم روح و قلب خود را آرامش بخشد. مولانا چند قطعه از مثنوی را که قبلاً سروده بود به او می دهد اما این افتخار برای حسام الدین چلبی باقی می ماند که مولانا مثنوی را به درخواست او سروده است. حضرت بهاءالله جل کبریائه هم خواسته اند که جناب شیخ عبدالرحمن کرکوکلی را که عارفی کامل و مطلع است مورد لطف و مکرمت خود قرار دهند و به او یادآور شوند که الطاف عنایت محبوب شامل حالش شده، زیرا با وجود نرسیدن پاسخ نامه قبل، باز هم مورد عنایت قرار گرفته و لوح مبارکی را برایش نازل

فرموده اند که بعدها به رساله چهار وادی شهرت یافته است. در ابتدای لوح حضرت بهاءالله جل کبریائه، از جناب شیخ به خاطر تأخیر در پاسخ نامه قبل با بیانی شیرین گله نموده و می فرمایند: مگر مخالفتی دیده ای که ترک دوستی کردی یا شاید خیال کرده ای که ما ضعیف هستیم و تو صاحب قدرت هستی و به این علت پاسخ نداده ای؟! این نوع بیانات لطیف و شیرین از آن حضرت، حقیقتاً شرط بنده نوازی است. بعد اضافه می فرمایند که شرط سالک راه حقیقت، استقامت است نه این که با کوچکتترین اختلاف نظری، در خلوص نیت تردید کند و عهد دوستی و مودت را بشکند و فراموش نماید!! البته چندی بعد نامه شیخ به حضور مبارک می رسد اما آن حضرت بدون تغییری در مقدمه، رساله چهار وادی را به همان صورت برای شیخ می فرستند در عین حال به جناب شیخ یادآور می شوند که اختیار با خودت است که قبول کنی و پند بگیری و یا این که رد کنی و آزرده شوی و ملال آوری، ولی من به دلیل محبت و عشقی که نسبت به تو یافته ام، این اسرار الهیه را برایت فاش می کنم زیرا که عشق و محبت من نسبت به

تو، قصه عشق لیلی و مجنون را منسوخ نموده و البته زمان چنین آشنائی و دوستی ایام مبارکی است و سپس می فرماید: شنیده ام برای بحث و تفحص و تدریس و بالا رفتن از معارج علمی، به تبریز و تفلیس و سنندج تشریف برده اید!! یعنی نیازی نیست که انسان به نقاط مختلف سفر نماید تا مقامات علمی - عرفانی خود را بالا ببرد زیرا کسب این علوم ظاهره برای رسیدن به مطلوب کافی نیست و کشف مظهر ظهور با این علوم میسر نخواهد شد سپس با محبتی خاص و فوق العاده او را "سید من" خطاب نموده و می فرماید:

"متصاعدان سماوات سلوک چهار طایفه بیشتر نیستند. مختصری ذکر می شود که در آن خدمت معلوم و مبرهن گردد که هر طایفه را چه علامت است و چه مرتبت."

بعد به توضیح و تشریح موقعیت این چهار طایفه پرداخته اند، در حقیقت هر طایفه نشانگر یکی از مراتب مظهر ظهور است که آن حضرت توصیف فرموده اند اما پیروان مظهر ظهور نیز که جزء طایفه او محسوب می شوند

می توانند مورد بررسی قرار گیرند تا معلوم شود که هر کس نسبت به تعالیم و دستورات مظهر ظهور تا چه اندازه پیشرفت داشته و در چه رتبه و محلی واقف است و تلاش کند تا خود را به مقامی که شایسته مراتب او در آن گروه است برساند.

وادی اول

اول اگر سالکان از طالبان کعبه مقصودند این رتبه متعلق به نفس است و لکن نفس الله القائمة فیه بالسّنن مراد است و در این مقام نفس محبوب است نه مردود و مقبول نه مقهور اگرچه در اول این رتبه محل جدال است ولیکن آخر آن جلوس بر عرش جلال چنانچه می فرماید:

ای خلیل وقت و ابراهیم هش

این چهار اطیّار رهزن را بکش

تا بعد از ممات سرّ حیات ظاهر شود و این مقام نفس مرضیه است که می فرماید: "فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی" این مقام را اشارات بسیار است و دلالات بی شمار این است که می فرماید: "سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق لا اله الا هو" پس معلوم می شود که کتاب نفس را باید مطالعه نمود نه رساله نحو

را چنانچه می فرماید: "اقرء کتابک و کفی بنفسک الیوم
حسیبا."

حکایت آورده اند که عارف الهی با عالم نحوی همراه
شدند و همراز گشتند تا رسیدند به شاطی بحر العظمه،
عارف بی تأمل توسّل فرموده و بر آب راند و عالم نحوی
چون نقش بر آب محو گشته مبهوت ماند. بانگ زد عارف
که: چون عنان پیچیدی؟

گفت: ای برادر چه کنم چون پای رفتنم نیست سر
نهادن اولی بود.

گفت: آنچه از سیبویه و قولویه اخذ نموده و از مطالب
ابن حاجب و ابن مالک حمل فرموده، بریز و از آب بگذر

محو می باید نه نحو اینجا بدان

گر تو محوی بی خطر بر آب ران

و دیگر می فرماید: "لا تکنونوا کالذین نسوا الله

فانساهم انفسهم اولئک هم الفاسقون."

لغات

سالکان: روندگان، پیروان، در اصطلاح عرفاء کسانی که از نفس و هوی بگذرند و در مقامات سلوک الی الله قدم گذارند.

طالبان: طلب کنندگان، خواهان، در اصطلاح متصوفه یعنی جویندگان راه عبودیت

نفس الله..: نفس خداوند که قائم بالذات است یعنی مظهر امرالله

مردود: رد شده، بازگردانیده شده، قبول نشده، غیرمقبول مقهور: مغلوب، شکست خورده

جلوس: نشستن

هش: هشدار، باهوش باش، مراقب باش

اطیار: پرنده ها، اشاره به شعر مولوی است:

بط حرص است و خروس آن شهوتست

جاه چون طاووس و زاغ امنیت است

رهزن: دزد

ممات: مرگ، زمان مرگ، محل مرگ

مرضیه: پسندیده، مورد رضایت

فادخلی فی...: پس داخل شو در بین بندگانم تا داخل شوی
در بهشتم. (سوره ۸۹، آیه ۳۰)

دلالات: راهنمائیها، دلالتها

سنریهم آیاتنا...: بزودی آیتهای خود را در آفاق و انفس به
ایشان می نمایانیم تا ایشان را آشکار گردد که او حق است
و خدائی جز او نیست. (قرآن کریم، سوره ۴۲، آیه ۵۲)

اقرء کتابک...: نامه اعمالت را بخوان و کافی است که
امروز خودت بنفسه خودت را محاسبه نمائی (قرآن کریم،
سوره ۱۷، آیه ۱۵)

شاطی: کناره رود، ساحل دریا

بحر العظمه: دریای بزرگ، دریای عظیم

تأمل: دقت کردن، اندیشه کردن، تحقیق کردن، در فارسی
به معنی صبر کردن، درنگ کردن

توسل: دست به دامان شدن، تقرب جستن به حق، در فارسی
به معنی تشبث قرار دادن

محو: برطرف کردن و از بین بردن اثر، از بین رفتن

مبهوت: بهت زده، حیرت زده

عنان: افسار، لگام، مهار

سیبویه: از اعظم علمای عربی در علم نحو که در قرن دوم
هجری زندگی می کرده است
قولویه: یکی از دانشمندان علم نحو در عربی
اخذ: گرفتن، مالک شدن، اسیر کردن، مجازات کردن
لاتکونوا کالذین...: نباشید از جمله کسانی که خدا را
فراموش کردند پس خدا ایشان را از خودشان فراموش
گردانید و ایشان از فاسقین هستند. (قرآن کریم، سوره ۵۹
آیه ۱۹)

توضیحات

سائلکان این وادی از طالبان کعبه مقصودند که این رتبه متعلق به نفس است. که مقصود اولاً نفس مظهر ظهور در هر زمان و ثانیاً نفس ناطقه انسانی است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"...مظاهر کلیه الهیه مطلع بر حقائق اسرار کائناتند لهذا شریعی تأسیس نمایند که مطابق و موافق حال عالم انسانست... انبیاء الهی مظاهر کلیه، اطباء حاذقند و عالم امکان مانند هیکل بشری و شرایع الهیه دوا و علاج... تا تشخیص مرض نشود چگونه ترتیب علاج و دوا گردد. پس باید طبیب به طبیعت و اعضاء و اجزاء و احوال مریض نهایت اطلاع داشته باشد و به جمیع امراض واقف و به کافه ادویه مطلع، تا آنکه دواى موافقی ترتیب دهد. پس شریعت روابط ضروریه ای است که منبعث از حقیقت کائناتست و مظاهر کلیه الهیه چون مطلع به اسرار کائناتند لهذا واقف به آن روابط ضروریه و آن را شریعت الله قرار دهند." (۴)

بنابراین پیامبران یا مظاهر مقدسه ربی عالم انسانی هستند و مظهر اسماء و صفات الهی در عالم بشری و واضع

دین و شریعت الهی برای مردمان در هر زمان. "ایشانند نفس الله بین عباده و مظهره فی خلقه و آیه بین بریته..."(۵) یعنی مظاهر مقدسه نفس خداوند در بین بندگان و محل ظهور او در بین خلق و نشانه او در بین مردم هستند. این انبیاء پزشکان دانائی هستند که درد مردمان را در هر زمان تشخیص می دهند و برای درمان آن داروی مناسب تجویز می کنند. مطمئناً داروی امروز مناسب برای درمان درد این زمان است و اگر شخصی بخواهد از داروی قبل استفاده نماید نمی تواند منتظر علاج باشد. زیرا آن دارو برای درد آن روز تجویز شده بود. بنابراین مظاهر مقدسه احکام و تعالیم خود را به نسبت نیاز جامعه در حال و آینده به عالمیان هدیه می کنند و انسان اگر از این تعالیم پیروی کند مسلماً روح و جانس سالم و تندرست خواهد شد. از آنجا که مظاهر مقدسه از لحاظ هیكل عنصری مانند سایر نفوس هستند لاجرم بعد از مدتی از بین مردم خواهند رفت و در آن زمان کتاب و تعالیم آنان راهنمای بندگان خواهد بود. در گذشته گروهی از علماء به ترویج و حفظ دین کمک می کردند و به قول خودشان

عوام را یعنی کسانی که علم و سواد خواندن کتاب الهی و درک آن را نداشتند به سوی دین هدایت می کردند و اشکالات دینی آنان را رفع می نمودند. این گروه از علماء را عالمین به شریعت می گویند که بعد از انبیاء پیشوای مردم می شوند و کارشان هدایت نفوس است. اما متأسفانه بعد از مدتی به علم و دانش خود مغرور می شوند و وظیفه اصلی خود را که هدایت نفوس و آماده ساختن آنان برای شناخت موعود است فراموش می کنند و چه بسا که گرفتار نفس و هوی شده از وظیفه اصلی خود نه تنها دور می شوند بلکه در زمان ظهور سبب گمراهی نفوس هم می شوند. البته علمائی هم هستند که با تقوی و توسل به آیات و احادیث و احکام نفس مظهر ظهور را در زمان حیاتش می شناسند و بعد از آن هم به کتاب و آیات او توجه دارند و در کلیه امور طبق کتاب شریعت عمل نموده و در آیات و کلمات او تفحص و جستجو می نمایند و آداب و رسوم دین را دقیقاً عمل کرده و از طریق دعا و نماز و زیارت اماکن مقدسه و تمسک به احکام نازل، قصد رسیدن به مقام و رتبه ای را دارند که لایق این طایفه است

کارشان عبادت و ذکر گفتن و پرهیز از کلیه محرمات و نفس و هوی است. بنابراین چون خود را از هر نوع رفتار سوئی محفوظ می دارند و از نفس امّاره پرهیز می نمایند لاجرم نفوس مرضیه ای می شوند که مورد قبول درگاه الهی هستند. اینان دائماً برای رسیدن به این مقام با نفس درونی خود دست به گریبانند. زیرا از طرفی نفس امّاره آنان را به سوی خود می کشاند و به غرور و تکبر و خودخواهی و جمع مال و ثروت تشویق می نماید و از طرف دیگر نفس رحمانی آنان را از رفتار شیطانی منع می کند. این نزاع و کشمکش های درونی، سالک این وادی را تربیت می کند تا بتواند از اوامر مظهر ظهور پیروی نماید نه از امیال شخصی خود. یعنی سالک کعبه مقصود شایسته است که فقط از احکام کتاب آسمانی خود که به وسیله مظهر ظهور در زمان خودش نازل گردیده پیروی نماید و غیر آن را که از توهّمات و تعصبات و تخیلات نفوس غیرمرضیه است مورد توجه قرار ندهد. حضرت بهاءالله جل کبریائه اشاره به شعری از مولوی می نمایند که می فرماید: "این چهار اطیّار رهزن را

بکش " که اشاره ای است به چهار پرنده ای که هر یک سمبل یکی از هواهای نفسانی انسان است.

بط یا مرغابی: که سمبل حرص و طمع است.

خروس: که سمبل شهوت و هوس است.

طاووس: که نشانه و سمبل غرور و تکبر است.

زاغ: که سمبل نفاق و فتنه است.

و مقصود این است که از حرص و شهوت و غرور و فساد باید دوری جست و این چهار عنصر نامطلوب را در وجود خود باید کشت و نابود کرد و فضائل انسانی را جایگزین آنها نمود تا نفس مرضیه قدرت وجود یابد و وجدان انسان بیدار و هوشیار باقی بماند. در حقیقت با کشتن نفس اماره و زنده نگهداشتن فضائل مرضیه در درون و برون خود، انسان موفق می شود که یکی از اعضاء این طایفه یعنی طالب کعبه مقصود گردد. و پر واضح است که خداوند در هر زمان باندازه درک و استعداد نفوس معقولات را در قالب محسوسات ذکر می فرماید تا انسان بتواند به میزان درک و استعداد خود مطالب را بفهمد. و به این وسیله جناب شیخ را متذکر می دارند که بعد از مردن از نفس و

هوی است که انسان به حیات تازه که همان زندگی روحانی و معنوی است دست می یابد و همان نفس مرضیه ای می شود که مورد رضای حق است و به او می فرمایند در بین عباد من داخل شو تا به بهشت رضای من نائل گردی یعنی رسماً مقام خود را با اشاره به او معرفی می نمایند و بلافاصله این آیه دیگر قرآن را ذکر می کنند که می فرماید: بزودی در آفاق و انفس یعنی هم در جهان و هم در وجود مردمان نشانه های خودمان را ظاهر می کنیم تا روشن شود که جز او خدائی نیست. و به جناب شیخ تلویحاً می فرمایند که باید در کتاب نفس که همان وجود خودش است مراجعه نماید تا او را به چشم بصیرت ببیند نه در کتاب نحو و در مکانهای مختلف. زیرا علمهای معمولی کافی برای شناخت مظهر ظهور نیست بلکه قلب پاک و روح منقطع می تواند او را بشناسد یعنی باید محو شدن را آموخت نه علم نحو را. زیرا آنان که بیشتر به قواعد صرف و نحو توجه داشتند به جائی نرسیدند اما آنان که به نفس آیات توجه نمودند به مقصد رسیدند. علماء مغرور به علم، اصل شریعت را فراموش نموده و افکار عقب مانده خود را

جایگزین کتاب الهی نمودند چنانکه ملاحظه شد که در مجلس ولیعهد که به اصطلاح خودشان برای محاکمه حضرت باب ترتیب داده بودند از ایشان که خود را مظهر امر و قائم موعود و طبیب آن زمان معرفی می کردند، به جای طلب داروئی که لازمه حیات روحانی مردمان در آن زمان باشد از ایشان می خواستند که فعل "اشترتن" را صرف نمایند. این علماء اهل شرع آنقدر درک نکرده بودند که قرآن و علوم دیگر را برای چه آموخته اند!! هدف آن همه نماز و دعا و زهد و پرهیزکاری برای شناخت موعود بود نه برای امتحان او. آنقدر نفهمیده بودند که خداوند باید خلق را امتحان کند نه خلق او را. آن هم کسانی که مربای غرور و خودخواهی و فساد و تباهی اخلاقی هستند.

داستان این دو عالم که یکی عارف یعنی اهل دل و دیگری نحوی یعنی عالم به علم نحو است برای نشان دادن همین منظور ذکر گردیده، آن که عارف است و با تمام وجود به تأییدات حق متکی است از مرگ پروائی ندارد و متوکلاً علی الله به آب می زند و خود را فراموش می کند و از دریای پر تلاطم خرافات و تعصبات عبور می نماید.

اما عالم نحوی به دنبال فعل و فاعل و یا مبتدا و خبر است. هر چیزی را با توجه به ماقبل و مابعد آن می‌نگرد و با شک و تردید موازنه می‌نماید و با چشم ظاهری خود می‌بیند و با عقل جزئی خود می‌اندیشد و البته که با کوله باری از تعصبات و موهومات نمی‌تواند به آسانی از صراط عبور کند و چون از غرق شدن و مردن نیز می‌هراسد لذا سرگردان در ساحل مقصود می‌ماند. در این حالت عارف به او می‌گوید که آنچه از علمای علم نحو مانند سیبویه و قولویه و دیگران خوانده‌ای از خود دور کن و سبکبال و با توکل به حق وارد دریای امر الهی شو تا با تأیید او از امواج عبور نمائی و به ساحل مقصود برسی. و دوباره با آیه‌ای از قرآن کریم این مطلب را اثبات می‌فرمایند که می‌فرماید: مثل کسانی که خدا را فراموش کردند نباشید زیرا در آن صورت خداوند شما را به خودتان واگذار می‌نماید و کسی که از تأییدات الهی محروم شود حتی نفس خودش را هم فراموش می‌کند و از جمله گناهکاران محسوب خواهد شد.

بنظر می رسد که حضرت بهاءالله جل ثنائه شیخ را از آنچه که باید بفهمد مطلع می سازند و دقیقاً به او می فرمایند که فقط توجه به علوم زمان نداشته باشد بلکه با قلب پاک و روحانی حق را که هم اکنون ظاهر و عیان است بشناسد و درک کند و نگذارد که علوم ظاهره مانع او از رسیدن به مقصود شود زیرا این زمان شریعت الهی نفس جمال قدم و الواح و آثار نازله از قلم اعلی است و باید امروز او را شناخت و از او پیروی نمود.

شایان ذکر است که در حال حاضر ما نیز که پیرو شریعت حضرت بهاءالله هستیم باید تلاش نمائیم که خودمان را شایسته همراهی با این طایفه که طالب کعبه مقصود هستند بنمائیم و تصور نکنیم که چون نام بهائی را داریم برای ما کافی است. بلکه باید در نفس خود سیر و تفحص نمائیم. سفری روحانی از خود به نفس خود. یا سیر و سلوکی در عوالم نفس در جهان خویشتن خویش داشته باشیم. زیرا انسان مایل به داشتن کلیه مواهب الهیه برای خود است و همیشه در طلب آن کوشش می کند. قدرت، ثروت، شهرت همه مطلوب است و رسیدن به آنها حق هر

انسان آزاده ای است اما به چه قیمتی و چگونه؟ انسان همیشه قادر نیست که آنچه را دیده و یا آرزو دارد به دست آورد. در این وقت است که در درون انسان انقلابی ایجاد می شود. نفس اماره دستور می دهد و انسان را به داشتن هر چه دیده و یا میل نموده تشویق می کند که به هر ترتیب خواه صحیح و یا ناصحیح آن را تصاحب کند. اما از طرف دیگر نفس مرضیه یا همان وجدان درونی و یا به زبان ساده تر، شریعت یا ایمان انسان مانع می شود و او را متذکر می دارد که این کار درست نیست و جدالی سخت در درون انسان برپا می شود و کشمکش عجیبی بین این دو نفس شعله ورمی گردد. حال کدامیک از این دو نفس بر وجود انسان غالب می شود؟ این بستگی به خودمان دارد که کدامیک را انتخاب کنیم. آیا به سوی ظلمات هوی و هوس حرکت نموده و از نفس اماره پیروی نمائیم و یا در مسیر نورانیت ایمان و ایقان که همان نفس مرضیه است گام برداریم؟ حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"انسان دارای دو جنبه است یک جنبه جسمانی و یک جنبه روحانی. اگر جنبه حیوانی غالب بر نفس شود از

حیوان پست تر است... اگر جنبه روحانی غلبه بر نفس کند
نفس قدسیه شود، ملکوتیه شود، سماویه شود، ربانیه شود...
پس واضح شد که نفس واسطه است میان روح و
جسد... (۶)"

و همچنین می فرمایند:

"... تا توانی به خود مشغول شو زیرا حقیقت بشریه
اگر چه مستغرق در ظلمات کونیه است لکن مقتبس از انوار
و اسرار مبدأ حقیقی... چون به خود مشغول شود نورانیت
تزاید نماید و همه انوار گردد و سر حقیقت... (۷)"

پس باید هر روز و هر لحظه به حساب نفس خود
بپردازیم و کتاب نفس خود را با دقت ملاحظه نمائیم و
سعی کنیم که اشتباهات گذشته تکرار نشود که مبادا گرفتار
وسوسه های نفس امّاره شویم و در ظلمات نفس و هوی
گرفتار گردیم بلکه باید خود را نجات دهیم به ندای وجدان
و ایمان توجه کنیم و با نیروی دعا و مناجات و طلب تأیید
از قادر متعال خود را از شرّ این نفس امّاره حفظ نمائیم تا
لایق اقامت در کعبه مقصود شویم. از طرفی دیگر ملاحظه
می شود که در زمانهای گذشته کسانی که می خواستند

جنبه جسمانی نفس را مهار نمایند، عزلت و گوشه نشینی اختیار می کردند یعنی با محبوس ساختن خود در غارها یا مساجد و کلیساها انزوا می گزیدند و تلاش می کردند که بر احساسات نفسانی خود غلبه نمایند، با کسی مراوده و مکالمه نداشتند و اوقات خود را به دعا و راز و نیاز با خداوند می گذراندند و به این طریق ظاهراً به حفظ نفس خود از هوی و هوس موفق می شدند اما محکی برای آزمایش و امتحان آنان وجود نداشت که معلوم شود تا چه اندازه بر نفس خود غلبه نموده اند آیا می توانند در زندگی با دیگران هم گذشت و فداکاری داشته باشند؟ آیا با بودن در اجتماع هم می توانند بر امیال خود غلبه نمایند؟ و الا اگر انسان با مردم در تماس نباشد و صحبت نکند و ادعا نماید که مثلاً دروغ نگفته و یا غیبت نکرده و یا چشم به اموال دیگران نداشته و یا افترائی را به کسی وارد نساخته و یا... که هنری نکرده است. زمانی می تواند ادعا نماید که بر نفس خود غالب شده است که در میان مردم زندگی کند و با آنان معاشرت و داد و ستد نماید و از مناهی خود را محفوظ بدارد. لذا در این دور مبارک گوشه نشینی و عزلت

و کناره گیری از خلق و محروم کردن خود از نعمت های الهی نهی شده به همین جهت حفظ نفس از قبل بسیار سخت تر و مشکلتراست. در بین مردم زندگی کردن و معاشرت نمودن و با آنان داد و ستد داشتن، تعصبات و موهومات و خرافات آنان را دیدن و شنیدن، اما در عین حال پاک بودن و پاک زیستن و آلوده نشدن به خیالات واهی و نفسانی، کار آسانی نیست و از عهده هرکس بر نمی آید. حقیقت را دیدن و شنیدن و درک کردن آنگاه سبّ و لعن و توهین و اذیت و آزار مردمان را شنیدن و تحمل کردن و استقامت نمودن کار هر کسی نیست. حضرت بهاء الله جل کبریائه می فرمایند:

"... دیده را پاک و مقدس نما تا تجلیات انوار لانهایات از جمیع جهات ملاحظه نمائی و گوش را از آرایش تقلید منزّه کن تا نعمات عندلیب وحدت و توحید را از افنان باقی انسانی بشنوی. ای احمد، چشم ودیعه من است او را به غبار نفس و هوی تیره مکن و گوش مظهر وجود من است او را به اعراض مشتیه نفسیه از اصغای

کلمه جامعه باز مدار. قلب خزینه من است لئالی مکنونه آن
را به نفس سارقه و هوس خائن مسپار...'' (۸)

پیروی از نفس و هوی فقط در این امور هم خلاصه
نمی شود. گاهی انسان گرفتار نفوسی می شود که نه تنها
در امور مادی و جسمانی او اثر می گذارند بلکه به روح و
قلب و اعتقادات انسان هم لطمه وارد می کنند و چه بسا که
او را مبتلا به نقض عهد الهی هم می نمایند. آنوقت است
که این جدال بی نهایت شدیدتر می شود و اگر فضل و
لطف الهی شامل نشود روح انسان می میرد و قوه نفسانی
بر قوه رحمانی غلبه می نماید و انسان تمام زندگی دنیا و
عوالم دیگر را از دست می دهد. اینجاست که اهمیت این
مجادله با نفس امّاره بیشتر آشکار می شود که چطور در
یک لحظه انسان فریب نفس را می خورد و حیات روحانی
خود را گاهی برای همیشه از دست می دهد. عهد الهی را
فراموش می کند و از خداوند خالق خود نیز چشم
می پوشد. در این حالت کار انسان بسیار سخت و دشوار
است زیرا در آن لحظات ظلمت و تاریکی راهنما و پناهی
هم ندارد.

اغلب کسانی که به درد نقض عهد گرفتار شدند تنها گناهشان پیروی از نفس بوده. مغرور به توانائیهای خود شدند و گرفتار نفس و هوی گشتند و خداوند خود را فراموش کردند. از جمله این نفوس جناب احمد سهراب است. حضرت امة البهاء روحیه خانم در کتاب گوهر یکتا در این باره می نویسند که: "او در خدمت حضرت عبدالبهاء بزرگ شد و منشی هیکل مبارک بود و به شرف مصاحبت آن وجود مقدس در سفرهای امریکا فائز گردید. غرور و جاه طلبی وی را گرفت و خود را مؤسس جمعیت تاریخ جدید خواند و رفته رفته از احباء دوری جست و آنقدر در اعمال و رفتار سیئه خود پافشاری نمود که حتی آیات مبارکه را در ضمن نطق های خود می گنجانید و هرگز اعلان نمی کرد که این اقوال از آثار ظهور اعظم است. آنقدر فساد به راه انداخت که ممکن است کتابها درباره مفاسد او نوشت. تلگرافها و مکاتیب بسیاری موجود است که نشان می دهد چقدر هیکل مبارک کوشیدند شاید وی را نجات دهند ولی ثمری نبخشید بعد ناگزیر برای حفظ احبای الهی، یاران را از مطالب نادرست وی انذار و کل را

به نیات دنیه او اخبار فرمودند. چه دروغها که گفت و چه تفاسیر سخیفه ای که نمود و مخالفت‌های زیادی که با تشکیلات امریه ابراز کرد و همه را بر حسب الواح وصایا معرفی می نمود. سالها این رویه او ادامه داشت. ولی جای سرور و عبرت است که زن بهائی او و دخترش بالمره از وی دوری جستند و آنقدر از اسم او بیزار و از اعمال وی رنجور شدند که اسم خود را عوض کردند" (۹).

این است که می فرمایند کتاب نفس را باید خواند نه کتاب نحو را. زیرا خواندن کتاب نفس، لازمه اش معرفت حق و توکل داشتن است و این توکل به دست نمی آید مگر این که با تمام وجود از خدا یاری بخواهد و با پیروی از تعالیم الهی این قدرت را در خود بوجود آورد که بر تمایلات نابجای خود فائق آید و نفس خود را از هر آلودگی مقدس دارد. و الا گرفتار غرور می شود و این پیروی از نفس چنان او را به ورطه نیستی می کشاند که حتی عزیزترین کسانش هم از او بیزار می شوند تا چه رسد به دیگران. و به همین جهت است که حضرت بهاءالله جل کبریائه در پایان این وادی به آیه مبارکه قرآن اشاره

می فرمایند که فرمود: از کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند. زیرا در این صورت خدا هم شما را فراموش می کند یعنی خودتان را به خودتان می گذارد و در این حالت است که انسان فاسق و گناهکار می شود.

وادی دوم

و اگر سالکان از ساکنان حجره محمودند این مقام راجع به عقل می شود که او را پیغمبر می نامند و رکن اعظم دانند لیکن عقل کلی ربانی مقصود است که در این رتبه تربیت امکان و اکوان به سلطنت اوست نه هر عقل ناقص بی معنی چنانچه حکیم سنائی می گوید:

عقل جزئی کی تواند گشت بر قرآن محیط
عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار
عقل اگر خواهی که ناگه در عقیلت نفکند
گوش گیرش در دبیرستان الرحمن در آر

و در این مقام تلاطم بسیار است و طماطم بی شمار، گاهی سالک را متصاعد می نماید و گاهی متنازل این است که می فرماید: "مرّة تجذبني الى عرش العماء و مرّة تهلكني بنار الاغماء" چنانچه سرّ مکنونه از آیه مبارکه کهف در این مقام معلوم می شود که می فرماید: "و تری

الشمس اذا طلعت تزاور عن كهفهم ذات اليمين و اذا غربت
نقرضهم ذات الشمال و هم في فجوة منه ذلك من آيات الله
من يهد الله فهو المهتد و من يضلل فلن تجد له ولياً مرشداً"
اگر کسی اشارات همین یک آیه را مطلع شود او را کافی
است این است که در وصف این رجال می فرماید: "رجال
لاتلهم تجارت و لابیع عن ذکر الله" این مقام میزان است و
پایان امتحان و در این رتبه هم استفاده ضرور ندارد و در
تعلیم سالکین این لجه می فرماید: "اتقوا الله يعلمکم الله" و
همچنین می فرماید: "العلم نور یقذفه الله علی قلب من
یشاء" پس باید محل را آماده نمود و مستعد نزول عنایت
شد تا که ساقی کفایت خمر مکرمت از زجاجه رحمت
بنوشاند. "الا ان بذلک فلیتنافس المتنافسون" و حیئنذا قول
"انا لله و انا الیه راجعون".

لغات

حجره: غرفه، ناحیه، اطاق

محمود: حمد شده، ستوده، پسندیده و مورد رضایت، از
القاب حضرت محمد (ص)

عقیل: معقول، دارای عقل و ادب، لغزش، نام برادر بزرگتر
حضرت علی(ع)

تلاطم: بهم خوردن و خروشیدن دریا، بهم خوردن امواج
دریا

طماطم: ناآرام و خروشان شدن دریا. بهم خوردن شدید
امواج

متصاعد: بالا رونده، صعود کننده

متنازل: پائین رونده، نزول کننده

مرة تجذبنی...: یک بار مرا به سوی حضرت احدیت جذب
می کنی و یک بار مرا در آتش بیهوشی هلاک می کنی.

و تری الشمس...: و خورشید را هنگام طلوع می بینی که به
سمت راست غارشان منحرف می شود و هنگام غروب از
جانب چپ غار قطع می شود و ایشان در فراخای از آن
هستند. این از آیات الهی است که هر کس را بخواهد

هدایت می کند و هر کس را بخواهد گمراه می نماید. و هرگز برای خدا یاور و ارشاد کننده ای نیست. (قرآن کریم، سوره کهف، آیه ۱۶)

رجال لا... مردانی که ایشان را تجارت و خرید و فروش از ذکر الهی باز نمی دارد. (قرآن کریم، سوره النور، آیه ۳۷)
میزان: ترازو، اندازه، مقدار، مقیاس، طراز و عدل، هر وسیله اندازه گیری

لجه: آب زیاد، جماعت زیاد، وسیع مانند دریا، عمق پر آب دریا

اتقواالله... تقوای الهی پیشه کنید خداوند شما را تعلیم می دهد. (قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۲۸۲)
العلم نور... علم نور است خداوند بر قلب هر کس بخواهد می تاباند. (از احادیث اسلامی)

مکرمات: کرامت، بزرگی و کرم، کریم و نیکوکار
زجاجه: شیشه، قسمت شیشه ای چراغ، حباب شیشه ای
چراغ

الا ان بذلك...: هان، به درستی که باید بآن رغبت کنند
کسانی که تمایل داشته باشند. (رغبت کننده هستند). (قرآن
کریم، سوره ۸۳، آیه ۲۶)

توضیحات

ساکنان این وادی یعنی حجره محمود، صاحبان عقل هستند. یعنی مظاهر مقدسه الهیه که عقل کل هستند. در وادی اول از نفس مظهر ظهور به عنوان تجدید شریعت و دین در هر زمان سخن به میان آمد و در این وادی از عقل مظهر ظهور یعنی ظهور علم و دانائی او در کائنات سخن خواهد رفت. یعنی مظاهر ظهور که شمس حقیقت هستند وقتی بر عالم و عالمیان طلوع می کنند برکات نور و حرارتشان به کلیه موجودات خواهد رسید چه بخواهند و چه نخواهند. حضرت عبدالبهاء روحی له الفداء می فرمایند:

"اما عقل کلی الهی که ماوراء طبیعت است، آن فیض قوه قدیمه است و عقل کلی الهی است. محیط بر حقائق کونیه و مقتبس از انوار و اسرار الهیه است... و این قوه عقلیه الهیه مخصوص به مظاهر مقدسه و مطالع نبوت است و پرتوی از این انوار بر مرایای قلوب ابرار زند که نصیب و بهره ای از این قوه به واسطه مظاهر مقدسه برند..." (۱۰)

بنابراین مظاهر مقدسه در زمانی که ظاهر می شوند مانند خورشید طلوع می کنند و شعاع ساطعه از آن مظاهر

الهیة به مرور بر کائنات می تابد و در هر یک به جلوه ای جدید ظاهر می شود. مثلاً: در قرن نوزدهم با ظهور حضرت باب و حضرت بهاءالله ناگهان عالم بشری دگرگون شد و علاوه بر تجدید دین و شریعت که خود پدیده ای کاملاً جدید و متفاوت بود، دانشمندان و مخترعین و مکتشفینی قدم به عرصه گیتی نهادند که حیرت انگیز بود. پس در مرحله اول، مقصود عقل کلی الهی است یعنی مظاهر مقدسه و در رتبه ثانی حکماء و فلاسفه هستند حتی اگر موفق به ایمان نشوند اما همانطور که شعاع آفتاب بر همه کائنات می تابد انوار ساطعه از مظهر ظهور نیز بر همه کائنات می تابد و هر کس به اندازه استعداد خود از آن بهره می برد. در قرن نوزدهم که فساد علمای دین و کبر و نخوتشان نسبت به مردم از طرفی و استبداد سلاطین و پادشاهان از طرف دیگر دنیا را به کام جهل و نادانی و تعصبات و خرافات و فقر و مسکنت انداخته بود، ظهور حضرت رب اعلی و جمال اقدس ابهی با آن تعالیم جدید و بدیع چنان تغییراتی در عالم امکان پدید آورد که حقیقتاً محیرالعقول بود. تعالیم حضرت بهاءالله مبنی بر وحدت عالم

انسانی، ترک تعصبات، مطابقت دین با علم و عقل، تساوی حقوق رجال و نساء، صلح عمومی، تشکیل محکمه بین المللی و دهها تعالیم دیگر که حتی برای برخی از مؤمنین هم غیر باور بود. اما همین عقل کلی الهی که چنین فرامینی را صادر نمود البته وسائش را هم به وسیله دانشمندان فراهم ساخت. اختراعات و اکتشافاتی مانند تلفن و تلگراف و وسایل حمل و نقل مانند اتومبیل و قطار و کشتی و هواپیما سبب گردید که عالم انسانی کاملاً به یکدیگر نزدیک شوند و وسایل و وسائط مورد نیاز برای اجرای این تعالیم هر روز و هر ساعت گسترش یابد. بنابراین مظاهر مقدسه عقل کلی هستند که وجودشان در عالم انسانی سبب پیشرفت و ترقیات عظیمه در عقول و افکار می شود. آنان سرنوشت عالم را از قبل می دانند و برای آینده او نقشه و برنامه ارائه می دهند. متأسفانه در زمان ظهورشان سلاطین جبار با همکاری علماء دین اقدام به اذیت و آزار این هیاکل مقدسه و پیروان آنان نموده و می نمایند و تلاش می کنند که مانع پیشرفت آن دین گردند اما نه تنها موفق نمی شوند بلکه سبب انتشار سریعترا

آن دین هم می گردند و نهایتاً ذلت و خواری را برای خود و ملتشان فراهم می سازند. حضرت بهاءالله جل کبریائه می فرماید:

"سستی ارکان دین سبب قوت جهال و جرأت و جسارت شده، به راستی می گویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالآخره هرج و مرج است..." (۱۱)

بنابراین ملاحظه می شود که انحطاط دین که به وسیله علمای شریعت به وجود می آید سبب می گردد که عده ای از دانشمندان هم به بیراهه کشانده شوند و با غرور از دستاوردهای علمی خود، خدا و دین و شریعت را انکار و در نتیجه روحانیت را طرد نمایند و با تجمل گرایی و قدرت طلبی و تفوق طلبی راه بردگی مردمان و استثمار آنان را بگشایند و انسان را در قفس زرین زندگی بدون دین محبوس سازند. فلاسفه و دانشمندانی مانند "نیچه" فیلسوف آلمانی مفهوم خدا را زاده دست علماء دین، و "مارکس" دین را افیون جامعه و "فروید" قبول دین را نشانه جهالت و حقارت قلمداد نمودند. این دانشمندان، دین

را عبارت از روحانیون و پیشوایان هر مذهب تصور می کردند و چون اعمال و حرکات آنان حقیقتاً به انحطاط کامل رسیده و شایسته عالم انسانی مشاهده نمی شد لذا در صدد انکار دین برآمدند غافل از این که چون زمان آن ادیان منقضی شده و احکام قبل قادر به برآورده شدن نیاز روحانی و معنوی مردم در این زمان نیست لذا علماء ادیان با عقل جزئی و ناقص خود می خواستند همچنان رهبری مردمان را به دست گیرند ولی خداوند بندگان خود را دوست دارد و مطابق با استعداد و مقتضیات زمان مظاهر مقدسه را در این عالم ظاهر می فرماید تا عظمت و قدرت او را منعکس نمایند و انسان را به درجات عالیہ علمی و اخلاقی و روحانی هدایت نمایند لذا در تاریکی جهل و نادانی و ناتوانی در قرن نوزدهم با ظهور طلعت اعلی و جمال اقدس ابهی جهانیان به نور ایمان و علم و عرفان منور گشتند و نفوس مقدسه و توانائی در علوم مادی و معنوی ظاهر شدند که حقیقتاً بی نظیر بودند. طولی نکشید که کم کم با پیشرفت انوار ساطعه دیانت بهائی، بطلان قوانین نیچه و فروید و مارکس آشکار گردید و تراوشات عقل

جزئی آنان برای انسان امروزی راه به جایی نبرد اما تعالیم و دستورات دیانت بهائی که به وسیله حضرت بهاءالله به عنوان مظهر کلی ظهور و مربی عالم انسانی و یا همان عقل کلی نازل شده بود، امروز عالم بشری را ناچار به پذیرش نموده و راهی جز استفاده از این داروی شفابخش برای نجات عالم وجود ندارد. داستان اصحاب کهف مثال زیبایی است که جمال اقدس ابهی برای شیخ نقل فرموده و او را متوجه می سازند که مردم اکنون متوجه نیستند اما فاصله این مرحله غفلت تا رسیدن به درک مطلب، می تواند به اندازه یک خواب بیشتر نباشد همچنان که برای اصحاب کهف اتفاق افتاد و خداوند آن را برای مثال در قرآن کریم ذکر فرمود.

داستان بطور مختصر چنین است که هفت نفر از مؤمنین به حضرت مسیح که مورد اذیت و آزار دشمنان قرار گرفته بودند از ترس به غاری پناهنده شدند و ضمن دعا و مناجات به درگاه الهی از او خواستند که عظمت وعده داده شده به حضرت مسیح را به آنان نشان دهد. شب هنگام در غار خوابیده و به خواب رفتند. وقتی از خواب بیدار شدند

یکی از آنان برای تهیه غذا به شهر رفت اما شهر را دگرگون یافت. از ظلم و جفا به مسیحیان خبری نبود بلکه در همه جا کلیسا ساخته شده و مردم به عبادت مشغول بودند. همه چیز عوض شده بود. بعد از تحقیق دریافت که آنان به امر الهی مدت سیصد سال در خواب بوده اند پس به غار بازگشت و دوستان خود را با خبر ساخت و همگی با سرور و شادی به شهر بازگشتند. این داستان نشان می دهد که زمان نزد خدا مطرح نیست و آنچه را او برای آینده بندگانش رقم می زند غیر از آن است که ما تصور می کنیم زیرا ما با عقل جزئی می سنجمیم و مقایسه آن با عقل کلی الهی مثل همان افکار و طنیندن تار عنکبوت است برای شکار سیمرغ. و به همین جهت می فرمایند اگر کسی همین یک اشاره را که در سوره کهف نازل شده متوجه شود برایش کافی است. فقط باید متقی و پرهیزکار بود و به آنچه او فرموده یقین داشت. در حقیقت علم الهی مانند نوری است که خداوند به قلب هرکس که بخواهد می تاباند. و البته خداوند می خواهد که به قلب همه تابیده شود اما این خود انسان است که با مشتتهیات نفسانی مانع

این نور شده است. به جناب شیخ می فرمایند: "فقط کسانی که راغب این شراب معنوی از دست ساقی الهی هستند از آن بهره مند می شوند." یعنی شما باید راغب و مایل به شناخت مظهر ظهور باشید تا خداوند شما را هدایت کند در اینجا واضحاً به جناب شیخ می فرمایند که خدا خواسته تو را هدایت کند و به دست مبارک خود از این شراب معنوی به تو بنوشاند اما خودت هم باید مایل و راغب به دریافت این خمر بی مثال یعنی معرفت مظهر ظهور باشی تا بتوانی آن را دریافت نمائی. یعنی صریحاً اشاره به مقام خود می نمایند و تلویحاً به او می فرمایند که بشناس. این است که می فرماید: شما پرهیزکار باشید خداوند خودش به شما تعلیم می دهد و نور ایمان را در قلب شما شعله ور می سازد.

داستان قنسول روس و آقا محمد رحیم شاید بتواند مثال جالبی باشد که بطور خلاصه نقل می شود. هنگامی که حضرت بهاءالله در ادرنه تشریف داشتند برای چندتن از سلاطین لوح مخصوصی نازل فرمودند از جمله برای الکساندر دوم تزار روسیه. در این لوح مبارک بیانی به این

مضمون می فرمایند که تو در قلب خودت دعا کردی و از خدا کمک خواستی. دعای تو را شنیدیم و آنچه خواستی انجام می شود. و ابداً توضیحی داده نشده که او در قلبش چه آرزویی نموده است. یکی از احبای الهی به نام آقامحمدرحیم که در اصفهان ایمان آورده و همه حتی پدرش با او مخالفت می نمودند با وجودی که شخص ثروتمند و مرفهی بود اما همه چیزش را در راه امر مبارک از دست داد و مجبور شد که از اصفهان فرار کند و به سبزوار برود و در یک معدن کار کند. در همان ایام قنسول روس که نزدیک سبزوار اقامت داشت به شخصی گفته بود که اگر یک نفر بهائی را در سبزوار می شناسی خواهش کن که برای من چند جلد از کتابهای بهائیان را بیاورد. این خبر توسط همان شخص به احباء رسید و آنها آقامحمدرحیم را برای این کار انتخاب نمودند و از او خواستند که کتابها را برای قنسول روس به منزلش ببرد. و او هم قبول کرد. آقامحمدرحیم تعریف کرده و می گوید که شبها با قنسول درباره امر مبارک صحبت می کردیم تا این که یک شب

گفت: هدف از آوردن تو به اینجا این بود که برای من بگوئی معنای این قسمت چیست؟.

بعد از لوح تزار همان قسمت را خواند که حضرت بهاء الله فرموده اند دعای تو را شنیدیم. بعد پرسید تزار چه چیزی در قلبش خواسته بود؟

آقا محمد رحیم می گوید که من گفتم: خدا می داند.

قنسول گفت: البته که خدا می داند اما من می خواهم

بدانم تو که یک بهائی هستی از آن چه می فهمی؟.

آقا محمد رحیم می گوید که با خودم فکر کردم که پادشاه از خدا پول و غذا و لباس و این چیزها که نمی خواهد چون اینها را دارد اما پیروزی در جنگ را می خواهد چون تزار در جنگ با ترکها نتوانسته بود پیروز شود حتماً در قلبش دعا کرده خدا او را پیروز کند. این فکر را به قنسول گفتم و بعد پیشنهاد کردم که نامه ای به تزار بنویسد و به او بگوید که در جنگ پیروز می شود.

قنسول تشکر کرد و من به خانه برگشتم. بعد از

رسیدن به خانه نگران شدم. با خود گفتم: به تو چه مربوط بود که بگوئی به تزار نامه بنویس و بگو در جنگ پیروز

می شوی؟! اصلاً چرا این حرفها را به قنسول گفتم؟. خلاصه این افکار خیلی مرا مشغول کرده بود تا این که برای زیارت به عکا رفتم. همان روز اول کاتب حضرت بهاءالله به دیدنم آمد و بعد از کمی صحبت پرسید: راستی آقامحمدرحیم به قنسول روس چه گفتی؟
من خیلی تعجب کردم که او از کجا می داند من با قنسول صحبت کرده ام!!.

بعد یک نفر دیگر آمد و او هم بعد از قدری صحبت همین سؤال را کرد. خیلی نگران شدم که اینها از کجا می دانند؟. فردای آن روز حضرت عبدالبهاء تشریف آوردند من که خیلی نگران بودم داستان قنسول را برای ایشان تعریف کردم حضرت عبدالبهاء فرمودند: ناراحت نباش، حرفهایی که تو به قنسول گفتی صحیح بوده است. چون یک روز حضرت بهاءالله فرمودند: همین الآن یک نفر در حال خواندن لوح تزار است و قنسول روس از یکی از احبای من پرسیده که دعای تزار چه بوده است؟ جوابی که داده درست است. بعد حضرت بهاءالله اسم تو را آوردند و فرمودند: این شخص آقارحیم اصفهانی است.

وقتی من این حرف را شنیدم خیالم راحت شد و خیلی خوشحال شدم... حضرت بهاءالله جل جلاله می فرمایند:
"عجز لازال شأن خلق بوده و حق منیع در قطب اقتدار
قائم به حرفی قادر است که جمیع من علی الارض را
قطعه ای از یاقوت رطبه حمراء فرماید و به حرفی کل را به
حجر راجع نماید." (۱۲)

مقصود این است که مظهر ظهور از اسرار قلوب آگاه
است و بعضی اوقات نفوسی هم که دارای قلب پاک و
مظهر باشند، شعاعی بر قلب آنان نیز می تابد تا عظمت
ظهور بر کل نمایان گردد. و در خاتمه این وادی
می فرمایند: انا لله و انا الیه راجعون. ما از سوی او آمده ایم
و به سوی او باز خواهیم گشت.

وادی سوم

و اگر عاشقان از عاکفان بیت مجذوبند این سریر
سلطنت را جز طلعت عشق جالس نتواند شد. این مقام را
شرح نتوانم و وصف ندانم

با دو عالم عشق را بیگانگی

وندر او هفتاد و دو دیوانگی

مطرب عشق این زند وقت سماع

بندگی بند و خداوندی صداع

این رتبه صرف محبت می طلبد و زلال مودت
می جوید و در وصف این اصحاب می فرماید: "الذین
لایسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون" این مقام نه سلطنت
عقل را کفایت می نماید و نه حکومت نفس را چنانچه نبیی
از انبیاء الله عرض نمود: "الهی کیف الوصول الیک قال الق
نفسک ثم تعال". ایشان قومی هستند که صف نعال را با
صدر جلال یک دانند و ایوان جمال را با میدان جدال در

سیل محبوب یک شمردند و معتکفین این بیت مطلب ندانند
و مرکب برانند جز نفس دوست از دوست هیچ نبینند کل
الفاظ را مهمل دانند و جمیع مهملات را مستعمل دارند سر
از پا نشناسند و دست از پا فرق نیابند سراب را نفس آب
گویند و ذهاب را سرّ ایاب خوانند این است که می گویند:

وصفی ز حسن روی تو درخانه فتاد

صوفی طریق خانه خمار برگرفت

عشقت بنای صبر بکلی خراب کرد

جورت در امید به یک بار برگرفت

در این مقام تعلیم و تعلم البته عاطل ماند و باطل گردد

عاشقان را شد مدرس حسن دوست

دفتر درس و سبقشان روی اوست

درسشان آشوب و شور و ولوله

نی زیادات است و باب سلسله

سلسله این قوم جعد مشکبار

مسئله دور است اما دور یار

فی المناجات لله تبارک و تعالی:

ای خدا ای لطف تو حاجت روا
با تو یسار هیچکس نبود روا
ذره علمی که در جان من است
وارهانش از هوا و خاک پست
قطره دانش که بخشیدی ز پیش
متصل گردان به دریا های خویش
إذا أقول لاحول و لا قوة الا بالله المهيمن القيوم

لغات

عاکفان: ساکنان، مقیمان، متوقفین در یک محل

بیت: خانه، منزل

مجنون: جذب شده، کشیده شده، در فارسی به معنای

شیفته، فریفته، دلداده

سریر: عرش، تخت، تخت سلطنت، تختخواب، نعمت و

فراوانی در معیشت

طلعت: جلوه، ظهور، چهره، وجه، در بعضی آثار منظور جلوه

الهی است

سماع: آواز خوش، تغنی، در تصوف به معنی وجد و طرب

و رقص و پایکوبی

صداع: سردرد

صرف: خالص، بی غش، بی شائبه، بدون کدورت

مودت: محبت و دوستی، دوست داشتن

الذین لا...: کسانی که به گفتار پیشی نمی گیرند بلکه به

آنچه او امر نموده عمل می کنند. (قرآن کریم، سوره ۲۱،

آیه ۲۷)

نبیی از...: پیامبری از پیامبران

الهی کیف...: خدایا چگونه به تو می رسم ؟ فرمود: نفست
را رها کن پس تعالی پیدا می کنی (از احادیث اسلامی)
صف نعال: کفش کن، محل بیرون آوردن کفش، پائین
مجلس، منظور مقام پست
صدر جلال: بلندی مرتبه و جلال
معتکف: مقیم و ملازم شونده در محلی، کسی که در مسجد
برای عبادت و ریاضت مقیم می شود
مرکب: زورق، کشتی، هر وسیله نقلیه بحری و بری، هر چه
بر آن سوار شوند
مهمل: کنار و بی مصرف گذاشته شده، بیهوده، بیکار و
بی مصرف
مستعمل: استعمال شده، کهنه، عمل شده، معمول
ذهاب: گذشتن، رفتن، مردن، ترک کردن، منقضی شدن
ایاب: برگشتن، مراجعت نمودن
خانقه: عبادتگاه و محل تجمع دراویش
خمار: می فروش
عاطل: بیهوده و محمل، بیفایده، فاقد مال، عاری از ادب
مدرس: درس دهنده، استاد، معلم

سبق: در فارسی به معنای درس، قسمتی از کتاب آموزشی،
پیش افتادن
زیادات: زیاد و افزون شدن، اضافه بخشیدن، زیادی و
اضافی
جعد: زلف پیچیده، زلف تابدار، خسیس و بخیل، در فارسی
به معنی گیسو
فی المناجات...: در مناجات به سوی خداوند تبارک و تعالی
و ارهانش: آزادش کن، او را رهائی بخش
اذا اقول...: در این هنگام می گویم: جز به وسیله خداوند
مهیمن و قیوم، قدرت و قوتی نیست

توضیحات

سومین طایفه ای را که جمال اقدس ابهی ذکر فرموده اند ساکنین بیت مجذوب هستند. طایفه ای که جز عشق شدید نسبت به معبود خود حالت دیگری ندارند و این عشق و جذبه هم نخست مخصوص مظاهر مقدسه الهی است که آینه تمام نمای ذات اقدس پروردگار عالمیان هستند. راز و نیازهایی که جمال مبارک با معبود لایزالی خود نموده اند نمونه ای از این اشتیاق را نشان می دهد:

" یا من وجهک کعبتی و جمالک حرمی و شطرك مطلبی و ذکرک رجائی و حبک مونسی و عشقک موجدی و ذکرک انیسی و قربک املی و وصلک غایة رجائی و منتهی مطلبی اسألک بان لاتخیننی عما قدرته لخیرة عبادک ثم ارزقنی خیر الدنیا و الآخرة و انک انت سلطان البریة لا اله الا انت الغفور الکریم." یعنی ای کسی که وجه تو کعبه من و جمال تو محل امن من و سوی تو مطلب من و ذکر تو امید من و دوستی تو مونس من و عشق تو بوجود آورنده من و یاد تو همدم من و نزدیک شدن به تو آرزوی من و رسیدن به تو نهایت آرزو و منتها خواسته من است. از تو

تمنا می نمایم از آنچه که برای پاداش بندگانت مقدر فرموده ای، مرا محروم نسازی و از نیکی های دنیا و آخرت روزی دهی. به درستی که توئی سلطان مردمان و نیست خدائی مگر تو که بخشنده گناهان و کریم هستی. (۱۳)

لوح مبارک احتراق نیز نمونه دیگری از این راز و نیاز و شور و انجذاب روحانی و یا گفتگوی عاشقانه ای بین جمال جانان و ملیک من فی الامکان است که ترجمه فارسی آن را شهید والامقام جناب دکتر سیروس روشنی به نظم کشیده که فقط به چند بیت آن اشاره می شود:

مخلصون در آتش فرقت، سراپا محترق
پرتو شمس لقایت، ای که محبوبی کجاست؟
عاشقان مبتلا، در ظلمت هجران تو
پس طلوع صبح وصلت، مقصد عالم کجاست؟
هیكل پاک عزیزانت فتاده بر تراب
بحر غفران تو، ای جذاب عالم پس کجاست؟
بر سماء فضل تو دست رجا در ارتفاع
ریزش باران رحمت، ناجی عالم کجاست؟

در فنای امر یزدان مشرکون قائل شده
ای مسخر بر جهان، تقدیر تسخیرت کجاست؟

در اکثر دعا‌های آن حضرت که جنبه راز و نیاز دارد این حالت جذب و شوق و اشتیاق کاملاً ظاهر و آشکار است. و در مرحله دوم این جذب و شوق مخصوص مؤمنین اوست که معرفت ظهور او را پیدا کرده اند. یعنی کسانی که عمل آنان بر گفتارشان پیشی گرفته است کسانی که عشقشان به حرف و کلام خلاصه نمی شود بلکه به عمل ثابت می نمایند که مانند ذره به سوی او جذب شده اند. در این مقام عقل و نفس را تدبیری نیست. این نفوس در راه محبوب لایزالی خود از جان و مال و خانواده گذشته و می گذرند و در میدان جانبازی چنان عاشقانه جان باخته و می بازند که باعث حیرت همگان است. حضرت بهاءالله جل کبریائه برای جناب شیخ بیان می فرمایند که یک پیامبری از پیامبران از خداوند سؤال نمود که چگونه به تو نزدیک شوم؟

فرمود: نفست را رها کن تا ارتقاء یابی.

اگر در گذشته پیامبران الهی آرزوی چنین مقامی می نمودند از فضل جمال ابهی در این دور مبارک نفوس زیادی به این درجه از تعالی رسیده اند. این احبای نازنین چنان جذب طلعات قدس الهی شده اند که سر از پا نمی شناسند. از جمله این نفوس حضرت طاهره یا قرۃ العین است. خانمی که در ابتدای امر مبارک بدون این که حضرت باب را زیارت کند با قلب پاک و روح مقدسی که داشت قائم موعود را شناخت و به او ایمان آورد و از جمله حروف حی محسوب گردید. اشعار عارفانه و عاشقانه ای که با سوز و گداز سروده نشانگر آن است که تا چه اندازه قلب او مشتاق زیارت جمال جانان بوده است از جمله:

طلعات قدس بشارتی که جمال حق شده بر ملا
بزن ای صبا تو به ساحتش به گروه غم زدگان صلا

(۱۴)

حضرت طاهره بعد از ایمان به حضرت باب قیامی عاشقانه نمود و به تبلیغ امر مبارک پرداخت اشعار زیبایی می سرود و در جمع دوستان می خواند و سبب شور و وله یاران می گشت. از جمله این شعر زیبا ست که در بین

احباب و اغیار از شهرت خاصی برخوردار است و هنوز هم گرمی بخش قلوب مؤمنان و مایه شور و نشاط جان و روان.

گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو
شرح دهم غم ترا نکته به نکته مو به مو
از پی دیدن رخت، همچو صبا فتاده ام
خانه به خانه در به در کوچه به کوچه کو به کو

...

مهر ترا دل حزین بافته بر قماش جان
رشته به رشته نخ به نخ تار به تار و پو به پو
در دل خویش طاهره گشت و ندید جز ترا
صفحه به صفحه لا به لا پرده به پرده تو به تو
حضرت طاهره بعد از ایمان در راه محبوب خود بلائی
فراوان تحمل نمود. از خاندان و جان و مقام و موقعیت خود
گذشت و همه را نثار راه معبود خود کرد. او نه تنها حضرت
باب را ندیده شناخت بلکه مقام حضرت بهاءالله را هم قبل
از اظهار امرشان شناخت و به معرفت مظهریتشان پی برد و
در وصف ایشان چنین سرود:

شمس ابهی جلوه گر گردید و جان عاشقان

در هوای طلعتش چون ذره رقصان آمده (۱۵)

حضرت عبدالبهاء درباره جناب طاهره می فرمایند:
روزی جناب آقاسیدیحیای وحید شخص فرید روح المقربین
له الفداء حاضر شدند و در بیرون نشسته جناب طاهره و رای
پرده نشسته و من طفل بودم و در دامن او نشسته بودم.
جناب وحید آیات و احادیثی نظیر درّ فرید از دهان
می افشاند. آیات و احادیث بسیار در اثبات این امر روایت
فرمود. بگفتاً طاهره به هیجان آمد، گفت: "یا یحیی فأت
بعمل ان كنت ذا علم رشید (ای یحیی اگر صاحب قدرت
علمی هستی آن را به عمل نشان بده) حالا وقت نقل
روایات نیست وقت بینات است، وقت استقامت است، وقت
هتک استار اوهام است، وقت اعلاء کلمة الله است، وقت
جانفشانی در سبیل الله است عمل لازم است عمل... " (۱۶)

حضرت طاهره نفس مقدسی بود که در زمان تیره جهل
و نادانی به هدایت علماء و بزرگان قیام نمود او طبق قوانین
اسلامی در پشت پرده می نشست و به سئوالات علماء
پاسخ می گفت. همچنین او اولین زنی است که رسوم

گذشته را نادیده گرفت و در واقعه بدشت نقاب از رخ برداشت و در کنار حضرت قدوس نشست. و این امر برای بسیاری از مؤمنین امتحان سختی بود زیرا تا آن زمان هرگز زنی در جمع مردان ننشسته بود و همیشه در بین زنان و مردان پرده ای کشیده می شد. بعد از واقعه بدشت حضرت طاهره گرفتار حبس گردید اما در حبس هم دست از تبلیغ بر نمی داشت و بالاخره آن جذبه و شوق و شوری که داشت برای علماء و حکماء قابل درک و فهم نبود با این که بر علم و معرفتش همگی اعتراف می نمودند اما درک مظهر ظهور برایشان سخت و ناگوار بود و بالاخره هم دستور قتلش را صادر نمودند و او را با دستمالی که در دهانش فرو کردند، خفه نموده و جسد مبارکش را در چاه انداخته و با سنگ و خاک پر نمودند اما روح بزرگ او را نتوانستند به زنجیر بکشند و اثرات شوق و شور او همچنان در عالم امکان طنین انداز است. اگر چه حضرت طاهره از این جهان چشم فرو بست و ظالمان تحمل این برگزیده روزگار را نداشتند اما حیات کوتاه او و خاطرات جذبه و اشتیاق او به حضرت رب اعلیٰ زبانزد خاص و عام گردید و هرگز فراموش

نخواهد شد زیرا به حقیقت او اهل حال بود نه اهل قال. به فرموده حضرت عبدالبهاء روح العالمین له الفداء:

"الیوم اهل حال نفوسی هستند که از حلاوت کلمه الهیه مجذوب شده اند به شأنی که من علی الارض آن نفوس را از توجه به وجه قدم منع نموده و به ما نزل فی الکتاب موقن و عالمند. این است شأن اهل حال و من غیر این از اهل قال بوده و خواهند بود (۱۷)

بنابراین نفوسی که مجذوب جمال الهی هستند مقام و مرتبه برایشان مهم نیست و از بالانشینی و یا حقارت پروائی ندارند مست جمال جانانند و پیمانه به دست بزم کیهان. هر بلائی را ولا دانند و هر رنج و محنتی را در ره جانان غنیمت شمرند. در ره دوست سر از پا نشناسند و به غیر از دوست مطلبی نخواهند در این مقام تعلیم و تعلم البته مورد نیاز نیست و به کار نمی آید. عشق الهی چنان مجذوبشان می نماید که سر از پا نمی شناسند. و در خاتمه این وادی است که حضرت بهاءالله جل ثنائه می فرمایند: لاحول و لا قوه الا بالله المهیمن القیوم یعنی هیچ قوه و قدرتی نیست مگر قوت و قدرت خداوند مهیمن قیوم.

وادی چهارم

و اگر عارفان از واصلان طلعت محبوبند این مقام عرش فوآد است و سرّ رشاد. این محل رمز یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است که اگر کل من فی السموات و الارض الی یوم ینفخ فی الصور شرح این رمز شریف و سرّ لطیف را فرمایند. البته از عهده حرفی برنیآیند و احصاء نتوانند زیرا که این مقام قدر است و سرّ مقدر این است که سؤال نمودند از این مسئله فرمودند: "بحر ذخار لاتلجه ابداً" باز سؤال فرمودند، فرمودند: "لیل و امس لاتسلکه" و هر کس ادراک این رتبه نمود البته ستر نماید و اگر رشحی اظهار دارد و یا ابراز نماید البته سر او بردار مرتفع خواهد شد با وجود این، قسم به خدا که اگر طالب مشهود می گشت مذکور می آمد زیرا که می فرماید: "الحب شرف لم یکن فی قلب الخائف الراهب و ان السالک الی الله فی منهج البیضاء و الرکن الحمرآء لن یصل الی مقام وطنه

الا بكف الصفر عما في ايدي الناس و من لم يخف الله اخافه
الله من كل شئى و من خاف الله يخاف منه كل شئى
پارسی گو گرچه تازی خوشتر است
عشق را خود صد زبان دیگر است
چه ملیح است این فرد در این مقام:
گر درّ عطا بخشد اینک صدفش دلها
ور تیر بلا آید اینک هدفش جانها
و اگر مخالف حکم کتاب نمی بود البته قاتل خود را از
مال خود قسمت می دادم و ارث می بخشیدم و منتش
می بردم و دستش بر چشم می مالیدم ولیکن چکنم نه مال
دارم نه سلطان قضا چنین امضاء فرموده. حينئذ اجد رائحة
المسك من قمص الهاء عن يوسف البهاء كأني وجدتها قريباً
ان انتم تجدونها بعيداً

بوی جانی سوی جانم می رسد
بوی یار مهربانم می رسد
از برای حق صحبت سالها
باز گو حالی از آن خوش حالها

تا زمین و آسمان خندان شود

عقل و روح و دیده صد چندان شود

این محل صحو بحت و محوبات است. محبت را در این رتبه راهی نیست و مودت را مقامی نه چنانچه می فرماید: "المحبة حجاب بين المحب و المحبوب" محبت در این مقام قمص و حجاب می شود و آنچه غیر از او است غطا می گردد این است که حکیم سنائی می گوید:

سوی آن دلبر نپوید هیچ دل با آرزو

با چنان گلرخ نخسبد هیچ تن با پیرهن

زیرا که این عالم امر است و منزه از اشارات خلق. رجال این بیت بر بساط نشاط با کمال فرح و انبساط الوهیت می نمایند و ربوبیت می فرمایند و بر نمارق عدل متمکن شده اند و حکم می رانند و هر ذی حقی را بقدر و اندازه عطا می فرمایند و شاربان این کأس در قباب عزت فوق عرش قدم ساکنند و در خیام رفعت بر کرسی عظمت جالس "الذین لایرون فیها شمساً و لازمهریراً" در این رتبه سموات علی با ارض ادنی تعارض ندارد و تفاوت نجوید زیرا که مقام الطاف است نه بیان اضداد. اگر چه در هر آن

در شأن بدیع جلوه نمایند یک شأن بیش نیست این است که در این مقام می فرماید: "لایشغله شأن عن شأن" و در مقام دیگر "کل يوم هو في شأن" ذلک من طعام الذی لم يتسنه طعمه و لن يتغير لونه اگر قدری میل فرمائی، البته این آیه را تلاوت می نمائی "وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفاً مسلماً و ما انا من المشرکین" "و کذلک نرى ابراهيم ملکوت السموات و الارض لیکون من الموقنین" "اذا فادخل یدک فی جیبک ثم اخرجها بالقوة لتشهدنا نوراً للعالمین." چه لطیف است این ماء عذب ازید ساقی محبور و چه رقیق است این خمر طهور از دست طلعت مخمور و چه نیکوست این طعام سرور از کؤوس کافور. هنیئاً لمن شرب منها و عرف لذتها و بلغ الی مقام معرفتها.

بیش از این گفتن مرا در خوی نیست

بحر را گنجایش اندر جوی نیست

زیرا که سرّ این بیان در کنائز عصمت مکنون است و در خزائن قدرت مخزون منزّه از جواهر بیان است و مقدس از لطائف تبیان حیرت در این مقام بسیار محبوب است و

فقر بحت بسیار مطلوب این است که می فرماید: "الفقر فخری" و دیگر ذکر شده:

لله تحت قباب العز طائفة

اخفاهم فی رداء الفقر اجلاً

آنها هستند که از چشم او ملاحظه نمایند و از گوش او گوش دارند چنانچه در حدیث مشهور مذکور است اخبار و آیات آفاقی و انفسی در این رتبه بسیار ولکن به دو حدیث اکتفاء می رود تا نوری باشد از برای مطالعین و سروری باشد برای مشتاقین.

اول این است که می فرماید: "عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی انا اقول کن فیکون و انت تقول کن فیکون" و ثانی این است که می فرماید: "یا ابن آدم لاتأنس باحد ما وجدتنی و متی اردتنی وجدتنی باراً قریباً".

آنچه مذکور شد از اشارات بدیعه و دلالات منیعه راجع است بحرف واحد و نقطه واحده ذلک من سنة الله ولن تجد لسنة الله تبديلاً و لاتحویلا مدتی است که این نوشته را به یاد شما شروع نمودم و چون کاغذ قبل ملاحظه نشد قدری ابتدا گله و شکایت رفت ولیکن توقیع تازه رفع نمود و

سبب شد که رقعہ را ارسال نمایم ذکر حب بنده در آن
حضرت احتیاج اظهار ندارد و کفی بالله شهیدا و در خدمت
جناب شیخ محمد سلمہ اللہ تعالیٰ به این دو فرد اکتفاء
نمودم معروض دارند

من کوی تو جویم کہ بہ از عرش برین است
من روی تو بینم کہ بہ از باغ جنان است
اذا عرضت امانۃ العشق علی القلم ابی ان یحملها فصار
منصعقاً فلما افاق قال سبحانک انی تبت الیک و انا اول
المستغفرین و الحمد للہ رب العالمین

شرح این ہجران و این سوز جگر
این زمان بگذار تا وقت دگر
خوشر آن باشد کہ سرّ دلبران
گفته آید در حدیث دیگران
فتنہ و آشوب خونریزی مجو
بیش ازین از شمس تبریزی مگو
و السلام علیکم و علی من طاف حولکم و فاز بلقائکم.
آنچہ بنده از پیش عرض نمودم مگس میل فرمود این از

خوبی مرکب می شود اگر چه سعدی در این مقام فردی ذکر
نموده:

من دگر چیز نخواهم بنویسم که مگس
زحمتم می دهد از بس که سخن شیرین است
دیگر دست از تحریر عاجز شد التماس می نماید که
بس است. لهذا می گویم سبحان ربی و رب العزة عما
یصفون

لغات

فؤاد: قلب

رشاد: راستی، ایستادگی، پیروزی، از گمراهی بیرون آمدن،
رستگاری

رمز: راز، سرّ

يفعل ما... آنچه می خواهد انجام می دهد و به آنچه اراده
فرماید حکم می دهد.

کل من فی...: تمام کسانی که در روی زمین و آسمانها
هستند تا روزی که در صور دمیده شود (قرآن، سوره ۳۷،
آیه ۸۹)

احصاء: شمردن

قَدَر: فرمان الهی، سرنوشت و آنچه که خداوند برای بندگان
خود مقرر فرموده

مقدّر: تقدیر شده، تعیین شده، قسمت و سرنوشت

بحر ذخار...: دریائی پر جوش و خروش که عمقی بر آن
نیست (از احادیث اسلامی)

لیل و امس...: شب و روزی که از حرکت باز نمی ایستد
(از احادیث اسلامی)

رُشَح: تراویدن، ترشح کردن، در فارسی به معنی نم پس دادن

الْحَبُّ شَرَفٌ لِّم...: محبت شرفی است که در قلب شخص ترسوی گوشه نشین نیست. شخصی که می خواهد در مسیر نورانی معرفت الهی قدم بردارد و آماده شهادت است باید با انقطاع صرف (یعنی، با دست خالی از آنچه که مردم به آن تعلق دارند) حرکت نماید والا هرگز به این مقام نمی رسد. کسی که از خدا نمی ترسد از همه چیز می ترسد (خدا او را از همه چیز می ترساند) و کسی که از خدا می ترسد همه چیز از او می ترسند. (مضمون بیان مبارک)

تازی: عربی

ملیح: زیبا و ظریف

در: لَوْلُو، مروارید درشت

صَدَف: صدف، محفظه مروارید، ناحیه، طرف، جانب

حَیْنُئذْ اَجِد...: در این هنگام بوی خوش مشک را از پیراهن هاء از یوسف بهاء استشمام نمودم مثل این که خیلی نزدیک است اگر چه شما آن را خیلی دور احساس می کنید

صبحو: بیداری، هوشیاری، بی ابر بودن آسمان، آفتابی بودن روز

بحث: خالص، قطعی، یقین، بدون آرایش، محض، بی غش
بات: قاطع، برنده، قطعی و بدون تردید

مودت: دوستی، محبت

المحبة حجاب...: محبت بین حبيب و محبوب حجاب است.

قمیص: پیراهن

حجاب: پنهان و مستور کردن، حائل شدن، مانع شدن، باز داشتن

غطاء: پرده، پوشش

نخسبد: نخواست

رجال: مردان، بزرگان، اشخاص کامل

انبساط: شکفتگی، نشاط و سرور

الوهیت: رتبه خداوندی که معبود بشر است

ربوبیت: مالک بودن، صاحب بودن، رتبه خداوندی، سازنده و برپاکننده

نمارق: متکاها، پستی های کوچک که به آنها تکیه کنند

متمکن: جای گیرنده و مستقر شونده، بر قدر و شأن افزون
شونده، دارای شأن و مقام
ذی: صاحب، دارنده
شاربان: نوشندگان
کأس: ظرف
قباب: گنبدها
عرش: در معارف اسلامی منظور جایگاه خداوند و مقام
الهی است. در معارف بهائی در مقامی هیکل مقدس مظاهر
امر و در مقامی امرالله و کلمة الله و نفس ظهور و در مقامی
اول من آمن و در مقامی دیگر قلب انسان است
خیام: سراپرده ها، خیمه ها
رفعت: بلند قدری، بلند مقامی، بلندی و ارتفاع، علو منزلت
جالس: نشسته
الذین لایرون...: کسانی که گرما و سرما را در آن
نمی بینند (قرآن، سوره ۷۶، آیه ۱۳)
سموات علی: آسمانهای بلند، مقامات عالیه
ادنی: پست ترین، نزدیک ترین، (عالم ادنی) یعنی عالم
خاک، عالم جسمانی

تعارض: اختلاف داشتن، مزاحم یکدیگر شدن، مخالف بودن
دو موضوع با یکدیگر

اضداد: چیزهای مخالف یکدیگر، اشخاص ناموافق، جمع ضدّ
لایشغله...: شأن و مقامی او را از کار و شأن دیگر باز
نمی دارد

کل یوم هو...: هر روزی (ایامی) او در مقامی است (قرآن،
سوره ۵۵، آیه ۲۹)

ذلک من...: آن غذائی است که طعم آن دگرگون نمی شود
و هرگز رنگش تغییر نمی کند

وجهت وجهی...: چهره ات را به سوی کسی که پیچاننده
زمین و آسمان و خداپرست و مسلمان است بگردان و من
از مشرکان نیستم.

وکذلک ابراهیم...: و هر آینه حضرت ابراهیم را در ملکوت
آسمان و زمین می بینیم که از یقین کنندگان می باشد.
(قرآن، سوره ۶، آیه ۷۵)

اذا فادخل یدک...: در این هنگام دستت را در یقه ات فرو
ببر و سپس با قدرت آن را بیرون بیاور تا آن را مشاهده

نمائی که نوری است بر عالمیان. (اشاره به معجزه حضرت
موسی) (قرآن، سوره ۲۷، آیه ۱۲)
ماء: آب، به معنای شیر و عصاره هم گفته شده
عذب: خوشگوار، گوارا، آب شیرین، پاکیزه و خوب
ید: دست
ساقی مجبور: ساقی مسرور
خمر طهور: شراب پاک و طاهر، شراب پاک کننده
مخمور: سکران، مست، باده نوشیده و از خود بی خود شده
کؤوس کافور: جامهای شراب بهشتی
هنیئاً لمن...: خوشا به حال کسی که از آن نوشید و لذت آن
را دریافت و به معرفت آن پی برد.
کنائز: گنجها، محلی که اشیاء قیمتی و با ارزش در آن
نگهداری می شود
مکنون: پوشیده، مستور، پنهان داشته شده، محفوظ در قلب
و درون
مخزون: پنهان شده، پوشیده شده و مستور، محفوظ در
خزینہ
منزه: پاک و پاکیزه، بی آلایش

تبیان: ظاهر نمودن، آشکار ساختن معنی، توضیح و تفسیر،
روشن ساختن معنی

الفقر فخری: فقر برای من افتخار است. (حدیث نبوی)
لله تحت...: هر آینه قسم به خدا کسانی که اطراف خیمه
عزت طواف می کنند

اخفاهم فی...: بزرگواری آنان لباس فقرشان را می پوشاند
مطالعین: کسانی که مطالعه می کنند، در مقامی منظور
مؤمنین است

عبدی اطعنی...: بنده من، مرا اطاعت کن تا تو را مثل خودم
قرار دهم. من می گویم "باش" پس به وجود می آید.
وقتی تو بگوئی "باش" پس می شود

یا ابن آدم...: ای پسر آدم، از مؤانست با دیگران مرا
نمی یابی و هر وقت خودت اراده کنی مرا در نزدیک
خودت می یابی. (مضمون)

مذکور: ذکر شده، یاد شده

اشارات: تعریفات و توصیفات که به حدود وهمی مقید و
به حدود بشری محدود باشد

بدیعه: نو ظهور، تازه و نو، ابداع شده ه و بوجود آمده، از
 اسماء الهی
 دلالات: راهنمائیها، هدایت کردنها، ارشاد کردن ها
 منیعه: استوار و بلند، قوی و مقتدرانه، محلهای دست
 نیافتنی، اصطلاحاً بلند مرتبه
 حرف: هریک از حروف الفباء، در اصطلاح بیان منظور
 مؤمنین است
 حرف واحده: منظور حضرت باب است که با ۱۸ نفر دیگر
 حروف حی را تشکیل دادند
 نقطه واحده: منظور حضرت رب اعلی، حضرت نقطه اولی
 است.
 ذلک من...: این روش الهی است و هرگز در روش الهی
 تغییر و تبدیلی نیست (قرآن، سوره ۳۵، آیه ۴۲)
 توقیع: امضاء کردن نامه یا فرمان، فرمان، دستخط، کتاب یا
 نوشته امضاء شده
 رقعه: نوشته مختصر، مکتوب، نامه، اصل و جوهر، قطعه
 (زمین)
 کفی بالله...: و شهادت خداوند کفایت می کند.

سلمه الله...: خداوند ایشان را سلامت بدارد.
معروض: عرض شده، عرضه داشته
اذا عرضت...: بر قلم امانت عشق را عرضه کردم از تحمل
آن ابا نمود و مدهوش گشت و چون بهتر شد گفت: منزهی
تو، به درستی که من به سوی تو توبه می کنم و من اولین
استغفار کننده هستم و شکر پروردگار عالمیان را سزااست.
و السلام علیکم...: و سلام و درود بر شما و بر کسانی که
اطراف شما هستند و از زیارت شما برخوردار هستند
تحریر: نوشتن، از قید بندگی آزاد کردن
سبحان ربی...: منزه است پروردگار من و رب العزت از هر
وصفی

توضیحات

چهارمین طایفه واصلان طلعت محبوبند یعنی آنان که به جمال بی مثال حق رسیده اند. در حقیقت مظاهر مقدسه الهیه واصلان این مقام عرش فؤاد هستند که قلب هدایت کننده و مهربان آنان برای تمام مخلوقات می طپد و جهت ارشاد آنان هر رنج و بلائی را تحمل می کنند و از هر سختی و مرارتی روگردان نیستند. علماء و حکماء و سلاطین همگی با نهایت شقاوت بر علیه آنان قیام می نمایند و با آن که آنان یفعل مایشاء هستند و به هر چه اراده فرمایند قادر و توانایند اما این مظاهر لطف و عطوفت جز با محبت و رأفت با بندگان خود رفتار نمی نمایند، بطوری که اگر تمام مردمان از اول تا آخر ایام حیاتشان بخواهند رمز این بنده نوازی را بیابند قادر نخواهند بود. بنابراین عرش فؤاد مخصوص مظاهر مقدسه است. و به مقام قدر تعبیر شده است مقامی است که مانند دریای وسیع عمیقی است که هیچکس قادر به شناخت آن نیست و مانند شب و روزی است که از حرکت باز نمی ماند. و مسلماً گشودن این اسرار الهی جز به وسیله مظاهر مقدسه

امکان پذیر نخواهد بود. حضرت بهاء‌الله جل کبریائه به صراحت می فرمایند که کسی قادر به ادراک این مقام نیست و آن کسی که به این مقام پی ببرد و اسرار آن را فاش نماید سرش بردار خواهد شد. با وجود این می فرمایند اگر طالب پیدا شود این رمز برای او گشوده خواهد شد که مقصودشان سرّ مقام ظهور خودشان است. و می فرمایند حب الهی شرفی است که در قلب هر ترسوی محافظه کاری نیست و کسی که در راه هدایت و شهادت قدم بر می دارد جز با انقطاع صرف به این مقام نمی تواند واصل شود و کسی که از خدا بترسد همه چیز از او می ترسند و کسی که از خدا نمی ترسد رعب و وحشتی در درون او ایجاد می شود که خودش از همه چیز می ترسد. لذا به وضوح اشاره می کنند که مقام خودشان را بدون هیچ ترس و وا همه ای می توانند اظهار نمایند اما هنوز زمانش نرسیده و طالبش پیدا نشده و الا اظهار می کردم و به قاتل خود هم ارث می دادم و دستش را بر چشم می گذاشتم اما هنوز سلطان قضا این حکم را مقتضی نمی داند زیرا در این زمان رائج حرف [ها] از پیراهن یوسف بهاء استشمام می شود،

بطوری که بزودی آن را دریافت خواهی نمود در حالی که گمان می کنی هنوز خیلی دور است. بنظر می رسد که مقصود از حرف [ه] به حروف ابجد عدد پنج است که معادل با کلمه [باب] است و مقصود از بوی پیراهن یوسف بهاء هم جمال اقدس ابهی است. یعنی در حال حاضر دیانت حضرت باب منتشر است اما زمان ظهور یوسف بهاء هم خیلی نزدیک است با این که همه خیال می کنند که در آینده دور اتفاق خواهد افتاد. و بعد این شعر مولوی را ذکر می فرمایند که بوی جانی که سالها انتظارش را داشتند، اکنون به مشام می رسد و زمین و آسمان از آن خشنود خواهند شد. و این مقام جز با هوشیاری کامل و محویت خالص درک نخواهد شد این مقامی است که از بین حبیب و محبوب هر حجابی را برداشته و هر دو یکی شده اند که اشاره کامل به مظهریت حق در مظهر ظهور است که مخصوص عالم امر است. این مظاهر مقدسه که از عالم امر در عالم خلق ظاهر می شوند اگر چه به ظاهر مانند ما انسان هستند اما روح آنان با روح انسانی ما متفاوت است آنان صاحب روح قدسی الهی هستند. آنان در خیمه های عزت

الهی در فوق عرش قدم گذاشته و بر کرسی عظمت نشسته و می نشینند در حالی که برای آنان گرما و سرما و بالا و پائین تفاوتی ندارد. مقامشان لطف بی منتهی به جمیع مخلوقات است در هر زمانی دارای شأن و مقامی که شایسته همان ایام است ظاهر می شوند و هیچ کاری آنان را از انجام امور دیگر باز نمی دارد. تعالیشان مانند مائده آسمانی است که هرگز طعم و رنگش تغییر نمی کند و عنایتاً به جناب شیخ می فرمایند که اگر قدری از این مائده آسمانی را میل نمایی خواهی گفت که ای شکافنده آسمانها از تو روی بر نمی گردانم و به تو ایمان می آورم و از مشرکین نخواهم بود، همچنان که حضرت ابراهیم چون ملکوت آسمان را دید به یقین رسید تو هم به این یقین خواهی رسید. با این اظهار علنی که به جناب شیخ فرموده اند به نظر می رسد که حضرت بهاءالله جل کبریائه برای اتمام حجت به جناب شیخ می فرمایند: اکنون دستت را در یقه لباست فرو کن و با قوه و قدرت الهی آن را خارج نما تا آن را مانند نوری برای عالمیان مشاهده کنی یعنی با قدرت و قوت تمام می خواهند به او به فهمانند که

همانطور که حضرت موسی به امر خداوند این معجزه را انجام داد اکنون تو هم به امر من این کار را بکن و نتیجه اش را به چشم خود ببین (۸) و مجدداً می فرمایند که این طعام سرور و شراب خالص الهی است که هر کس نوشید از آن لذت خواهد برد و به معرفت حق خواهد رسید. یعنی این تعالیم امر جدید مانند نوشیدنی گوارائی است که باید آن را چشید و دقت کرد تا به توان درک نمود و لذت برد. بعد از این توضیحات حضرت بهاءالله به جناب شیخ می فرمایند که در این موقعیت بیش از این نمی توانم بگویم و راز نهفته را اظهار نمایم زیرا این اسرار هنوز باید در گنج عصمت مخفی باشد و هنوز وقت اظهار امر علنی نرسیده است این است که به لطف و محبت به صورت ایما و اشاره بیان شد و این مقامی است که می فرمایند الفقیر فخری یعنی این فقر از ما سوی الله مایه افتخار است زیرا قسم به خداوند بزرگ کسانی که اطراف خیمه عزت و بزرگی الهی طواف می کنند عظمت خودشان را در لباس فقر می پوشانند. آنان به چشم خداوندی ملاحظه می کنند و با گوش او می شنوند و می فرمایند که در این مقام به دو

حدیث اکتفاء می‌نمایم. اول این که می‌فرماید: ای بنده من مرا اطاعت کن تا ترا مثل خودم قرار دهم. من به هر چیزی که اراده کنم و بگویم: "باش" بوجود می‌آید. حال اگر تو هم مرا اطاعت کنی این قدرت را به تو نیز عنایت خواهم کرد به طوری که تو هم آنچه را اراده کنی، می‌توانی به دست آوری.

و حدیث دوم این است که می‌فرماید: ای پسر آدم با هر کسی که مأنوس شوی نمی‌توانی مرا پیدا کنی اما اگر خودت اراده کردی، می‌توانی مرا صالح و نزدیک خودت بیابی. یعنی ای شیخ خودت باید اراده کنی و تحقیق کنی تا ظهور جدید را بیابی و الا اگر نزد دیگران به بحث و فحص و مشورت بنشیننی و از آنان که با تو دوست و معاشر هستند یاری بخواهی البته به مقصود نخواهی رسید. که مقصود سایر عرفا هستند و سپس خاطر نشان می‌فرمایند که آنچه ذکر شد از اشارات جدید و هدایت‌های بزرگی است که مخصوص حرف واحد و نقطه واحده است یعنی این مطالبی که ذکر شد همه از مظهر قدس الهی است که این عنایت مخصوص، شامل حال تو شده است.

اگر چه این وادی هم مانند سه وادی دیگر ابتدا به ذکر اوصاف مظاهر الهی یعنی آن شمس حقیقت می پردازد یعنی شریعت آنان، عقل و حکمتشان و جذبه و عشق آنان و بالاخره قلب مهربان و هدایت کننده شان اما در مرحله ثانی، اشعه حاصله از آن شمس حقیقت سبب ظهور و بروز علوم ظاهره و باطنه در آفاق و انفس می گردد یعنی تجدید دین و احکام جدید و اثر آن بر عالم انسانی مخصوصاً بر علمای شرایع قبل نمودار می شود و همچنین اثرات علم و حکمت الهی بر عقلاء و دانشمندان ظاهر می شود و عشق و جذبه الهیه را بر عارفان و عاشقان جمالش هویدا می سازد، و قلب هدایت کننده آن مظاهر مقدسه نیز خلق بدیع می فرماید مخصوصاً در ایام ظهور. حضرت بهاءالله جل ثنائه می فرماید:

"...هر قدر سعی و مجاهده در تلطیف این مرآت ارفع امنع شود ظهورات اسماء و صفات و شئونات علم و آیات در آن مرآت منطبع و مرتسم گردد...ولکن ایام ظهور را مقامی فوق ادراک مدرکین مقرر داشته، چنانچه اگر جمیع قلوب من فی السموات و الارض در آن ایام خوش صمدانی

به آن شمس عز ربانی مقابل شوند و توجه نمایند، جمیع خود را مقدس و منیر و صافی مشاهده نمایند... این است که در آن ایام احدی محتاج به احدی نبوده و نخواهد بود چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربانی در آن یوم الهی به علوم و حکمتی ناطق شدند که به حرفی از آن دون آن نفوس مقدسه اطلاع نیافته و نخواهد یافت اگر چه به الف سنه به تعلیم و تعلم مشغول شوند این است که احبای الهی در ایام ظهور شمس ربانی از کل علوم مستغنی و بی نیاز بوده اند بلکه ینابیع علم و حکمت از قلوب و فطرتشان من غیر تعطیل و تأخیر جاری و ساری است." (۱۹)

بنابراین بعد از مظاهر مقدسه نفوس دیگری می توانند از اشعه ساطعه از آن شمس حقیقت بهره مند شوند و قلب پاک و صاف چون آینه خود را در مقابل او قرار دهند و البته از آن نور و حرارت عیناً دریافت خواهند نمود. از جمله این نفوس می توان جناب آقابزرگ ملقب به بدیع و فخرالشهداء را نام برد که خلاصه ای از زندگی او ذیلاً نقل می شود.

میرزا آقابزرگ فرزند جناب حاج عبدالمجید نیشابوری بود. حاج عبدالمجید تاجری ثروتمند و پدرش صاحب معدن فیروزه نیشابور بوده است حاجی عبدالمجید در زمان حضرت اعلیٰ موفق به ایمان گشت و همه ثروت خود را در راه امر مبارک از دست داد و در قلعه شیخ طبرسی همراه با جناب قدوس و جناب باب‌الباب جنگید ولی شهید نشد و دوباره به نیشابور بازگشت. به محض اظهار امر حضرت بهاءالله ایمان آورد. اما پسرش آقابزرگ نه تنها ایمان به حضرت اعلیٰ و حضرت بهاءالله نداشت بلکه از پدرش که ترک دیانت اسلام نموده بود بی نهایت ناراحت بود و وقتی بهائیان برای دیدار پدرش به خانه آنان می آمدند با آنان روبرو نمی شد و به اطاق نمی رفت. تا این که جناب نبیل زرنندی به نیشابور رفت و چون از قدیم با حاجی دوست بودند به خانه آنان رفت و توانست با میرزابزرگ صحبت کند و او را تبلیغ نماید. میرزابزرگ بعد از ایمان عاشق و شیفته زیارت حضرت بهاءالله گردید و پیاده و با هزاران زحمت خود را به بغداد رساند. مدتی در آنجا به شغل سقائی پرداخت تا دولت بهائیان را از بغداد به موصل تبعید

نمود. او نیز به موصل رفت ولی عشق جمال مبارک باعث شد که او با پای پیاده به عکا برود و در آنجا موفق به زیارت حضرت بهاءالله شد. از آنجا که روح پاک و قلب صاف و صادقی داشت، حضرت بهاءالله او را شایسته مقامی مخصوص نمودند و روح بدیعی در او دمیدند که خلق جدید شد، سپس او را مأموریت دادند که لوح سلطان ناصرالدین شاه را به دست خود به شاه برساند. جناب بدیع عاشقانه و عارفانه بلافاصله آن مسیر طولانی را پیاده پیمود تا به طهران رسید و در محل مخصوصی به انتظار روز موعود نشست و تمام مدت را به دعا و نماز و روزه گذراند تا بعد از سه روز شاه که به عزم شکار آمده بود او را دید و او را فرا خواند. و مقصود او را از ماندن در آن محل جويا شد گفت:

"ای سلطان من حامل پیام مهمی از سبای جانان هستم."

و لوح مبارک حضرت بهاءالله را به او داد سلطان بعد از خواندن لوح مبارک، دستور حبس و شکنجه او را صادر نمود و لوح را برای علماء فرستاد تا جوابی مناسب بدهند

اما آنان قادر به پاسخ نشدند. جناب بدیع با سخت ترین شکنجه ها روبرو شد و آن جوان دلیر که قلبش به نور الهی منور شده بود جز لبخند پاسخی نداد تا حیات مظلومانه و معصومانه اش به شهادتش منتهی گشت. این قلب نورانی، پر استقامت و مسلماً تأثیرگذار از کجا آمد؟ جوانی که حتی مخالف ایمان پدرش بود چگونه چنین متحول گردید؟ این همان مقابل شدن قلب با اشعه ساطعه از آن شمس الهی است که نور و حرارت را منعکس می سازد و مانند همان شعاع عمل می نماید. به همین جهت است که حضرت بهاءالله به نفسه المقدس می فرمایند:

"در بدیع تفکر نما با یک پیراهن حامل لوح سلطان شد و به قوت و قدرتی ظاهر که قلم از وصفش عاجز است" (۲۰)

حضرت ولی عزیز امرالله می فرمایند:

"...پس از شهادت بدیع مدت سه سال جمال اقدس ابهی در الواح و توقیعات نازله مراتب جانبازی و فداکاری آن فارس مضمار استقامت را ستودند و آنچه را که از قلم

اعلی در شأن این شهادت عظمی نازل گشته به "ملح
الواح" موسوم و موصوف فرمودند." (۲۱)

خوشبختانه در امر مبارک مؤمنین زیادی از تمام هستی
و وجود خود گذشته و هنوز هم می گذرند تا شاید بتوانند
با نثار جان خود این پیام محبت الهی را به سایر نفوس
انسانی ابلاغ نمایند و البته تنها راه رسیدن به این مقصود،
روحانی شدن است، معنوی بودن است، از خود گذشتن و به
او پیوستن است. حضرت عبدالبهاء روحی له الفداء
می فرمایند:

"...ای منجذب ملکوت الهی، بکوش تا یک سر سیم
را در مرکز صدور منصوب کنی و سر دیگر را در مرکز
اعلی، تا مصدر اسرار ملکوت ابهی گردی و واسطه فیض
حقائق و معانی جبروت اعلی شوی این سیم توجه تام و
ارتباط معنوی روحانی به جهان بالا است و سیاله برقیه اش
قوه محبت الله و شدت تمسک به عهد و میثاق الله... " (۲۲)
حضرت بهاء الله جل کبریائه در همین رساله چهار وادی
می فرمایند این روش و سنّت الهی است که هر وقت
بخواهد انبیای خود را ظاهر می نماید. و البته از اثر ظهور

آنان است که آفاق و انفس ترقی و تعالی می یابند و نفوس مقدسه ای اقبال می نمایند و در راه او از جان و مال و فرزند و مقام و نام و شهرت و غیره می گذرند تا هم به درجات عالیه بهشت قرب او واصل گردند و هم سبب تعالی و ترقی و ایمان نفوس دیگر شوند. و در خاتمه دوباره اظهار لطف و محبت خود را نسبت به شیخ و پسرش شیخ محمد و همه بستگان و پیروان او ابراز فرموده و می فرمایند:

من کوی تو جویم که به از عرش برین است
من روی تو بینم که به از باغ جنان است
و با این بیت شعر نهایت علاقه و محبت خود را نسبت به شیخ ابراز نموده و آنگاه می فرمایند: امانت عشق را به قلم عرضه نمودم از آن ابا کرد و مدهوش شد و وقتی که به هوش آمد گفت: منزهی تو ای پروردگار به درستی که من توبه می کنم نزد تو و من اولین چیزی هستم که از تو طلب بخشش می نمایم و خداوند عالمیان را شکر و سپاس می گویم.

در پایان این وادی به اشعاری از مولوی اشاره می‌فرمایند که مضمون آن این است: شرح این دوری برای وقت دیگر گذاشته می‌شود چه بهتر که داستان عشق حبیب و محبوب در نوشته‌های دیگران ذکر شود و نیازی نیست که دیگر از عشق شمس تبریزی سخن بگوئی که اشاره به این محبت لایزالی خودشان نسبت به شیخ است که سبب نزول چنین رساله‌ای با این عظمت گردیده است. و در خاتمه جهت نشان دادن حلاوت و شیرینی بیانشان مثالی از سعدی علیه‌الرحمه را بیان فرموده و بعد از آن ذکر می‌کنند که دیگر دست از نوشتن خسته شده و التماس می‌نماید که نامه را تمام کنم بنابراین می‌گویم: منزله و مقدس است پروردگار بزرگ من از هر توصیف و تعریفی... انتهی.

خاتمه

رساله چهار وادی یکی دیگر از گنجینه های عرفانی در امر مبارک است که به عموم اهل عالم عنایت شده و هرکس در هر مقام و مرتبه ای که باشد می تواند از آن بهره مند گردد مخصوصاً جهت جوانان عزیز بهائی که به شناخت مظهر امر موفق شده و در ظل تعالیم او پرورش یافته اند موقعیت بسیار مناسبی است که خود را بشناسند و با این چهار طایفه همراه شده حالت درونی و بیرونی خود را نسبت به تعالیم و اوامر مظهر ظهور آزمایش کنند و سعی نمایند خود را به مراتب کمال رسانند یعنی در این سفر روحانی و معنوی خود با دقت نظر به تماشای خویشتن خویش پردازند و فقط به آراء و عقاید دیگران بسنده ننمایند بلکه سیر و سیاحتی در نفس و عقل و عشق و فؤاد یا قلب خود هم داشته باشند و در خلوت درون خود به جستجو پردازند و مطالعه نمایند که تا چه اندازه

توانسته اند خود را به حق نزدیک سازند و نشانه ای از نورانیت تعالیم او باشند. در این مسیر البته لازم است که از نظرات علمای دین و استدلالات علماء و حکماء بهره مند شوند و مانند عرفاء عشق و شوری از تلاوت الواح و آثار مبارکه بدست آورند تا قلبشان عرش رحمان گردد و به همان رتبه و مقامی برسند که می فرماید: "... اودعت فیک جوهر نوری فاستغن به..." (۲۳) یعنی نور خودم را در تو ودیعه گذاشتم پس به آن بی نیاز شو. بنابراین جوانان عزیز بهائی مسیر سخت و طاقت فرسایی را که سالها علماء و عرفاء جهت یافتن مظهر امر پیموده اند، یک شبه طی کرده اند و این نور در قلبشان موجود است فقط برای رسیدن به تعالی باید این نور را روشن نگه دارند و با تلاوت دعا و مناجات و الواح آن را مشتعل سازند. به فرموده حضرت عبدالبهاء روحی له الفداء:

"... اگر مخابر ماهر می تواند یک سر سیم را در مرکز دل محکم نماید و سر دیگر به ملکوت ابهی رساند، آن وقت افواج الهام ببند که هجوم آرند و انوار تأیید ببند که از جمیع جهات درخشد..." (۲۴) موفق باشید

زیر نویس ها

- ۱- جزوه آثار عرفانی امر، صفحه ۵
- ۲- ادعیه حضرت محبوب، صفحه ۴۳
- ۳- سفینه عرفان، دفتر سوم، صفحه ۱۳۹
- ۴- کتاب مستطاب مفاوضات، صفحه ۱۱۹
- ۵- مجموعه آثار مبارکه، صفحه ۳۵۳
- ۶- کنز اسرار، جلد ۲، صفحه ۵۷
- ۷- مکاتیب، جلد ۲، صفحه ۱۸۶
- ۸- دریای دانش، صفحه ۱۱۶
- ۹- گوهر یکتا، صفحه ۱۸۰
- ۱۰- کتاب مستطاب مفاوضات، صفحه ۱۶۵
- ۱۱- نور ایمان، صفحه ۱۵۱
- ۱۲- مائده آسمانی جلد ۷
- ۱۳- ادعیه حضرت محبوب، ص ۵۸
- ۱۴- حضرت طاهره، صفحه ۳۵۰

- ۱۵- مطالع الانوار، صفحه ۲۸۵
- ۱۶- تذكرة الوفاء، صفحه ۳۰۶
- ۱۷- امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۴۴
- ۱۸- قرآن کریم، سوره ۷ آیه ۱۰۵
- ۱۹- مجموعه آثار مبارکه، صفحه ۳۴۷
- ۲۰- نور ایمان، صفحه ۱۴۱
- ۲۱- قرن بدیع، چهار جلدی، صفحه ۴۰۲
- ۲۲- جزوه آثار عرفان امر، صفحه ۳۵
- ۲۳- کلمات مکنونه عربی، شماره ۱۲
- ۲۴- جزوه معارف امر، صفحه ۳۶

کتابشناسی

حضرت بهاء الله

- ۱- ادعیه حضرت محبوب، بدون تاریخ، نسخه زیراکس شده
- ۲- مجموعه مبارکه ادعیه ضروریه، بدون تاریخ، نسخه زیراکس شده
- ۳- کلمات مبارکه مکنونه فارسی، عربی، همراه با ترجمه حضرت ولی امرالله به انگلیسی
- ۴- مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله، صبری کردی، محی الدین، چاپ مصر، ۱۹۲۰ م
- ۵- هفت وادی و چهار وادی، مؤسسه مطبوعات کرمل، چاپ دوم، آپریل ۲۰۰۳ میلادی
- ۶- قرآن کریم، علمی، حاج محمدعلی، چاپ افست، ۱۳۳۷ خورشیدی

حضرت عبدالبهاء

- ۷- مستطاب مفاوضات، بارنی امریکانیه، کلیفورد، چاپ
بریل در شهر لیدن (هلند) ۱۹۰۸ م
- ۸- مکاتیب جلد ۲، زیراکس شده
- ۹- تذکرة الوفاء، کهربائی، محمدحسین علی اکبریزدی،
مطبعة عباسیه حيفا، ۱۳۴۳ قمری

حضرت ولی امرالله

- ۱۰- قرن بدیع، چهار جلدی، ترجمه نصرت الله مودت،
مؤسسه معارف بهائی کانادا، ۱۹۹۲ م

مجموعه آثار مبارکه

- ۱۱- امر و خلق، جلد ۳، مازندرانی، فاضل، لجنه ملی
نشر آثار امری لانگهین (آلمان غربی) ۱۹۸۶ میلادی
- ۱۲- مائده آسمانی، جلد ۷، اشراق خاوری، عبدالحمید،
مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع

نویسندگان بهائی

- ۱۳- جزوه معارف عالی، معارف امر
- ۱۴- حضرت طاهره، محمدحسینی، نصرت الله، مؤسسه
معارف بهائی، چاپ اول، کبک، کانادا، ۱۵۷ بدیع

- ۱۵- سفینه عرفان، نشریه مجمع عرفان، دفتر اول - دوم
- سوم، عصر جدید، دارمشتات، آلمان
- ۱۶- کنز اسرار، دکتر معانی، داریوش، مطبعه عصر
جدید، دارمشتات (آلمان) ۱۹۹۹م
- ۱۷- گوهر یکتا، امة البهاء روحیه خانم، ترجمه جناب
ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی، زیراکس
- ۱۸- مطالع الانوار، نبیل زرنندی، محمد، ترجمه جناب
اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع
- ۱۹- نور ایمان، پرویز صادق زاده، و بهنام گل محمدی،
زیراکس شده بدون تاریخ
- ۲۰- نوزده هزار لغت، دو جلدی، دست نویس، زیراکس
شده
- ۲۱- تنظیم قد احترق المخلصون، دکتر روشنی، سیروس،
برگرفته از اینترنت
- ۲۲- عنقای بقا در قاف وفا، ایمانی، امیرفرهنگ
- نویسندگان غیربھائی**
- ۲۳- فرهنگ جامع نوین، سیاح، احمد، عربی - فارسی،
چاپ نهم، بهمن ۱۳۳۰